

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت رضا علیہ السلام
مظہر رأفت فدا

سید محمد ضیاء آبادی



ضیاء آبادی، محمد، ۱۳۰۹-

حضرت رضا علیه السلام مظهر رأفت خدا/ محمد ضیاء آبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام ۱۳۹۰.

۱۶۸ ص

۹۷۸-۶۰۰-۱۷۰-۰۲۸-۶: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۰-۰۲۸-۶

فیبا.

علی بن موسی علیه السلام امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق.

۱۳۹۰ ع ۹ ض/ BP۴۷

۲۵۰۵۲۶۹

۲۹۷/۹۵۷

ناشر: انتشارات مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

تهران - میدان منیریه - خیابان شهید معیری - نرسیده به چهارراه لشگر - کوچه

ارجمند - پلاک ۴، تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

حضرت رضا علیه السلام مظهر رأفت خدا

سید محمد ضیاء آبادی

لیتوگرافی: موعود

نوبت چاپ: اول، پاییز ۹۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۰-۰۲۸-۶

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: غزال

قیمت: ۶۵۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹.....	مقدمه‌ی مؤلف
۱۰.....	مقدمه‌ی ناشر
	گفتار اوّل: اصل امامت و ضرورت امام شناسی
۱۳.....	نگاهی گذرا به زندگی نامه‌ی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۴.....	امامت، یک اصل اساسی
۱۴.....	ضرورت امام شناسی در عصر غیبت
۱۶.....	لزوم هوشیاری شیعیان
۱۸.....	امامت، منصبی الهی
۱۹.....	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> مأمور ابلاغ احکام الهی
۲۱.....	امین وحی الهی
۲۳.....	امامت، دنباله‌ی رسالت
۲۴.....	امت بی امام، دیانت ناتمام!
۲۶.....	امام، مبین آیات قرآن
۲۸.....	تفاوت پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> با امام <small>علیه السلام</small>
۳۱.....	منزلت امام <small>علیه السلام</small>
۳۲.....	منصب‌های امام <small>علیه السلام</small> در نظام تشریح

- ۱- حکومت ۳۳
- ۲- مرجعیت ۳۳
- ۳- هدایت باطنی ۳۳
- راز حیات باطنی انسان ۳۴
- شیوه‌ی تحقق ایمان واقعی ۳۶
- نوری که خدا نازل کرد ۳۷
- نشانه‌ی قلب سلیم ۳۹
- گفتار دوم: حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه به طوس و ...**
- توطئه‌ی شوم مأمون عباسی ۴۵
- حدیث طلایی و ظرائف آن ۴۷
- ولایت، شرط قبولی توحید ۴۹
- رستگاری فقط با ولایت ۵۰
- توسل مرد عالم به امام رضا علیه السلام ۵۲
- عنایت امام رضا علیه السلام به مرد شاعر ۵۳
- نفوذ شیطان در دل بی حصار ۵۶
- حصار ایمنی بخش ۵۷
- توحید و ولایت، تنها راه سعادت ۶۲
- درهای بهشت و جهنم ۶۴
- ریشه‌یابی مشکلات ۶۵
- سند عزت و افتخار ایرانیان ۶۷
- محبوب خدا، دل باصفا ۷۰
- داستان آن زن فقیر ۷۱
- ششون امام علیه السلام ۷۴
- داستان عبرت‌آموز بزنتی ۷۵
- نکته! ۷۸
- دو اصل مهم تولی و تبری ۷۹
- نقش امام در حیات دین ۸۱
- مرز تفکیک عقیده‌ها ۸۳
- امامت از نگاه شیعه ۸۴

- ۸۶..... امام باقر علیه السلام، کامل کننده‌ی دین
- ۸۹..... آشکار شدن باطن پلید مأمون
- ۹۲..... اساس خوبی و فضیلت‌ها
- ۹۴..... رسالت ما!
- ۹۵..... سفارش امام رضا علیه السلام به اهل ایمان
- ۹۷..... تأثیرات زیانبار گناه
- ۹۹..... گستاخی شیطان بر اثر ضایع شدن نماز
- ۱۰۰..... تقیید خاصّ امام باقر علیه السلام به اقامه‌ی نماز اوّل وقت
- ۱۰۱..... توجه امام رضا علیه السلام بر شیعیان

گفتار سوّم: آثار و برکات زیارت

- ۱۰۵..... زیارت مقبول!
- ۱۰۷..... رفع غصّه به سبب زیارت حضرت رضا علیه السلام
- ۱۰۸..... زیارت، افتخار و اشتیاق شیعه
- ۱۱۰..... پیوند با اهل عصمت و طهارت علیهم السلام
- ۱۱۱..... اشتیاق شیعیان به زیارت قبور شریف ائمه علیهم السلام
- ۱۱۲..... فضیلت زیارت از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۴..... پیشینه‌ی اندیشه‌های وهابيون
- ۱۱۷..... هدایتگری قرآن و عترت
- ۱۱۸..... ریشه‌ی اختلاف مذاهب
- ۱۲۰..... شفاعت از آبادگران قبور ائمه علیهم السلام
- ۱۲۳..... کسب معرفت، قدم اوّل برای زیارت
- ۱۲۴..... انتخاب امام معصوم
- ۱۲۶..... ویژگی‌های جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۳۰..... عصمت امامان علیهم السلام
- ۱۳۱..... مثالی برای روشن شدن مسأله‌ی عصمت
- ۱۳۲..... مثالی دیگر در مسأله‌ی عصمت
- ۱۳۳..... امام باقر علیه السلام، آگاه از قلب آدمیان
- ۱۳۳..... نمونه‌ی اوّل
- ۱۳۷..... احاطه‌ی علمی امام رضا علیه السلام

گفتار چهارم: حیات برزخی

- اثبات حیات برزخی از نگاه قرآن ۱۴۱
- مرگ، نابود شدن نیست! ۱۴۲
- نمونه‌هایی از حیات برزخی در قرآن کریم ۱۴۵
- ۱- تقاضای بازگشت به دنیا ۱۴۶
- ۲- مؤمن آل یاسین ۱۴۷
- ۳- زنده بودن شهدا ۱۴۹
- ۴- درباره‌ی شهدا ۱۴۹
- ۵- فرعون و آل فرعون ۱۵۰
- ۶- قوم نوح ۱۵۱
- سخن با مردگان ۱۵۲
- تقوا، بهترین توشه برای حیات برزخی ۱۵۳
- قدرت نافذ معصومین علیهم‌السلام در عالم برزخ ۱۵۵

ضمائم

بسمه تعالی

بدینوسیله از زحمات مخلصانه‌ی برادران عزیز محترم متصدیان امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام که در گردآوری و تنظیم قسمتی از سخنرانی‌های این حقیر پیرامون بحث امامت متحمل شده و به صورت این مجموعه به نام «حضرت رضا علیه السلام مظهر رأفت خدا» در اختیار علاقه‌مندان به معارف دینی قرار داده‌اند تشکر می‌کنم و مزید توفیقات آن عزیزان را در نشر معارف دینی از خداوند متعال خواستارم.

سیدمحمد ضیاءآبادی

۹۰/۵/۲۹

مقدمه‌ی ناشر

بسمه تعالی

در سرزمین ایران اسلامی این خاک پاک طوس بود که مفتخر به این شرف و امتیاز شد که آغوش مهربان خود را برای در برگرفتن پیکر مطهر فرزند رسول خدا ﷺ امام علی بن موسی الزهراء علیها السلام بگشاید و ایرانیان و بلکه جهانیان را از نعمت کثیرالبرکات زیارت مضجع شریفش بهره‌مند سازد.

از آنجا که زیارت مطلوب و مقبول و سعادت آفرین زیارتی است که بر پایه‌ی معرفت به مقام آسمانی آن امام همام صورت پذیرد، از اینرو سزاوار است زواری مشتاق و علاقه‌مند قبل از شرفیابی به محضر آن حضرت بر احساس معنوی به قدر استعداد خود از عرفان به منزلت معنوی آن امام انس و جان برخوردار شده آنگاه آستان بوس مزار مقدس آن حجت رؤف سبحان باشند.

کتابی که هم اکنون در اختیار شما عزیزان قرار دارد حاصل اندیشه و تحقیق عالمانه‌ی عالم ربانی حضرت آیت الله ضیاء آبادی مدظله العالی است که در مواضع و مواقع مختلف در قالب سخنرانی به این مهم پرداخته شده و الحق چه شیوا و اثرگذار روشنی بخش دل‌های مستعد به نور معرفت امام معصوم علیها السلام بوده‌اند. با کسب اجازه از محضر معظم له این مطالب به صورتی که ملاحظه می‌فرمایید تدوین شد و اکنون در دسترس عزیزانی است که علاقه‌مندند قبل از زیارت امام هشتم علیها السلام از بصیرت و معرفت لازم برخوردار شوند. امید آنکه مطالعه‌ی دقیق این سطور نورانی و مرور توأم با تأمل آن، صفا بخش جانان بوده زیارت با کیفیت را نصیبتان گرداند.

با نقل حدیثی از مفاتیح الجنان که دلالت به لزوم عارف بودن زائر به حق امام معصوم علیها السلام دارد از همه‌ی عزیزان التماس دعای فراوان داریم.

شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از حضرت امام محمد تقی علیها السلام روایت کرده که فرمود: در میان دو کوه طوس قطعه‌ای از زمین قرار دارد که از بهشت برداشته شده است، هر که داخل شود در آن ایمن خواهد بود در روز قیامت از آتش جهنم و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: من ضامنم از جانب حق تعالی بهشت را از برای هر که زیارت کند قبر پدرم را به طوس در حالی که عارف به حق آن حضرت باشد.

با آرزوی توفیق افزونتر

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

گفتار اوّل
اصل امامت
و
ضرورت امام شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی گذرا به زندگی نامه‌ی امام رضا علیه السلام

بنابر نقل مشهور، ۱۱ ذی‌قعدة، روز ولادت پربرکت حضرت ثامنُ الحُجَّج، امام ابوالحسن الرضا علیه السلام است. ولادتشان در سال ۱۴۸ هـ. ق بوده؛ یعنی همان سالی که در ۲۵ شوال آن سال، شهادت امام صادق علیه السلام واقع شده است و ۱۵ روز بعد از آن، در ۱۱ ذی‌قعدة ولادت آن حضرت علیه السلام تحقق یافته است. اسم شریفشان علی و کنیه‌شان، ابوالحسن است. کنیه‌ی پنج امام از امامان ما «ابوالحسن» است: امام امیرالمؤمنین علیه السلام، امام سیدالسادین علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام، امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام.

در میان روایات و محدثین، امام کاظم علیه السلام را «ابوالحسن اول»، امام رضا علیه السلام را «ابوالحسن ثانی» و امام هادی علیه السلام را «ابوالحسن ثالث» می‌گویند. مادر بزرگوارشان به نام «نجمه» یا «طاهره» یا «تکتم» بوده است. دوران امامتشان هم ۲۰ سال بوده که ۱۰ سال آن را با هارون عباسی معاصر و ۵ سال با امین و ۵ سال هم با مأمون بودند.

امامت، یک اصل اساسی

اصل اعتقاد به امامت، از اصول معارف دینی و اعتقادی ما شیعه‌ی امامیه و در ردیف اصل توحید و نبوت و معاد است بلکه تحقیق و کمال سایر معارف دینی ما، متوقف بر اصل اعتقاد به امامت است. هرچند در معرفت اجمالی، خداشناسی و پیغمبرشناسی بر امام‌شناسی تقدم دارد؛ زیرا معلوم است که اول، باید خدا را شناخت و در رتبه‌ی دوم، رسول او را و در رتبه‌ی سوم، امامی را که جانشین پیغمبر است باید شناخت. اما در معرفت تفصیلی، امام‌شناسی بر خداشناسی و پیغمبرشناسی مقدم است؛ زیرا تا بیان امام و حجّت معصوم منصوب از جانب خدا نباشد، ما نمی‌توانیم خدا را با صفات کمالش آنچنانکه باید بشناسیم و همچنین نمی‌توانیم مشخصات و لوازم نبوت و حقایق عالم پس از مرگ را بشناسیم؛ از این جهت، تفصیلاً امام‌شناسی بر خداشناسی و پیغمبرشناسی تقدم دارد.

ضرورت امام‌شناسی در عصر غیبت

دعای مأثور معروفی هست که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید به خواندن آن مداومت داشته باشیم، خصوصاً در ساعت آخر روز جمعه که به اجابت نزدیک‌تر است؛ چون همانگونه که شب قدر در میان شب‌های سال، پنهان است و احتمال اقربش، شب ۲۳ ماه مبارک رمضان

است، همین طور ساعت اجابت دعا، در ساعات شب و روز جمعه، پنهان است که احتمالاً ساعت آخر روز جمعه به اجابت نزدیک تر است و لذا نقل شده که حضرت صدیق‌های کبری علیهم‌السلام مقید بودند که در ساعت آخر روز جمعه، مقارن غروب آفتاب، دست به دعا بردارند و با خدا مناجات داشته باشند.

مرحوم سید بن طاووس رحمته‌الله که از بزرگان علمای مذهبند و تشریفشان به خدمت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مشهور است، به نقلِ مرحوم محدث قمی رحمته‌الله در مفاتیح الجنان از کتاب جمال الأشبوع، پس از یک سلسله ادعیه و اذکاری که برای روز جمعه تذکر می‌دهند، می‌فرمایند: «اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه مهمل‌گذاری خواندن این دعا را، پس به درستی که ما شناختیم این را از فضل خداوند جلّ جلاله که مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن»^۱.

گفتار مرحوم سید بن طاووس رحمته‌الله از نظر اعتبار و اتقان، تالی مرتبه‌ی گفتار معصومین علیهم‌السلام است و ایشان تا استناد به کلام معصوم نداشته باشد چنین حرفی را نمی‌زند. دعای مذکور، مفصل است. منظور بنده، جملات ابتدایی این دعاست که:

۱- مفاتیح الجنان، دعاء در غیبت امام زمان علیه‌السلام.

(اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَأَتَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَأَتَّكَ إِن لَّمْ
تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي
حُجَّتَكَ فَأَتَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي).

مفاد جمله‌ی آخر، این است که: اگر من حجت را

نشناسم، به گمراهی افتاده‌ام و اصلاً دین را نشناختم، پس
اگر حجت را نشناسم، نه از معارف دین آنچنان که باید،
آگاه خواهم بود و نه از احکام دین؛ هرچند به زعم خود،
اعتقاد به خدا و نبوت و معاد داشته باشم و احکام عملی
دین از قبیل نماز، روزه و حج و... را هم به خوبی بدانم و
انجام بدهم. چنانچه حجت را نشناسم و از او این حقایق را
نگیرم همه‌اش هیچ و پوچ خواهد بود و هیچ ارزشی نزد
خدا نخواهد داشت.

لزوم هوشیاری شیعیان

روی سخن ما در این گفتار کفار نیستند؛ ما با کفار از
مسأله‌ی توحید و اثبات خدا شروع می‌کنیم. بحث کردن با
آنها درباره‌ی نبوت و امامت، بحثی نامعقول است! با یهود و
نصارای هم بحث امامت نمی‌کنیم. با آنها باید راجع به
خاتمیت بحث کنیم. میان مسلمان‌ها که آمدیم در مورد
مسأله‌ی امامت بحث می‌کنیم. مسلمانی که توحید و نبوت و

خاتمیت را قبول کرده، با او درباره‌ی امامت بحث می‌کنیم.
حال ما که شیعه هستیم و فهمیدیم که دین، بستگی به
امامت دارد، باید روی این مطلب زیاد مطالعه و تفکر و تأمل
کنیم. ما در شرایط سختی هستیم.

امروز تشیع، هم از داخل و هم از خارج ضربه می‌خورد.
از نویسندگان، گوینده‌ها و متأسفانه از ناحیه‌ی بسیاری از
کسانی که در لباس روحانیت هستند ضربه‌ی بیشتری می‌خورد.
ضربه‌ای که این افراد می‌زنند خطرناک‌تر و دردناک‌تر از
ضربه‌ای است که دیگران می‌زنند. باید روی این مطلب، زیاد
فکر و مطالعه کنیم. کتاب‌هایی را که در مورد اهل بیت علیهم‌السلام
نوشته شده است و نویسندگان آنها را به صحت عقیده
می‌شناسیم بخوانیم. معنای امامت و ارتباطی را که با مقام
ربوبیت دارد خوب بشناسیم. نکند که یک عمر در فضای
اسلام و ایمان زندگی کنیم به خیال اینکه مسلمان موحد خوبی
هستیم، پیامبرشناس و معادشناس خوبی هستیم و بنشینیم یک
ساعت، دو ساعت از توحید بحث کنیم و فلسفه و عرفان بیافیم،
اما یک وقت بخود بیایم و ببینیم همه‌ی گفته‌ها و اعمالمان
هیچ و پوچ بوده، چون راجع به امامت و ولایت درست بحث
نکرده و عارف به مقام امام و موقعیت او در دین نبوده‌ایم.

افرادی مغرض، حرف‌هایی زدند و نوشتند و تشکیک و
تضعیف کردند، ما هم گوش به حرف آنها دادیم بعد از یک

عمر فهمیدیم که هیچ نداشته‌ایم: نه خدا و پیامبر را شناخته‌ایم، و نه نماز و روزه و حجّی داشته‌ایم. این خسران، غیر قابل جبران است، الآن، هم ما موظّفیم، هم جوان‌های محترم موظّفند کتاب‌هایی را که درباره‌ی ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام نوشته شده با دقّت مطالعه کنند و سهل‌انگار و بی‌تفاوت نباشند. روز قیامت از ما حساب می‌کشند و تمام دین و ایمانمان را پوچ نشانمان می‌دهند. ما معتقدیم که اصالت توحید و نبوّت و معاد، بستگی به اصالت امامت دارد.

امامت، منصبی الهی

بر ما شیعه‌ی امامیه لازم است در همه حال مسأله‌ی «امامت» را که به منزله‌ی روح در پیکر دین است خوب بفهمیم و پایه‌ی اعتقادی خود را نسبت به این مسأله در فکر و قلب خود، روی منطق و استدلال عقلی و نقلی محکم کنیم.

به خصوص جوانان عزیز بسیار مراقب باشند که در محیط کنونی و شرایط موجود زمان، تشکیکات و إلقاء شبهات از ناحیه‌ی دشمن فراوان است اندک سستی و سهل‌انگاری در فهم و حفظ مسائل اعتقادی سبب انحراف از صراط مستقیم حق و افتادن در وادی خسران غیر قابل جبران خواهد شد.

ما معتقدیم که امامت یک منصب آسمانی و الهی است، یعنی خداوند در هر زمان، انسان کاملی را بر می‌گزیند و او را

امام قرار می‌دهد همانگونه که نبوت یک منصب آسمانی و الهی است. آنجا که فرموده است:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱

...[تنها] خدا می‌داند که چه کسی شایستگی حمل

منصب رسالتش را دارد...

هم اعطاء منصب نبوت در انحصار خداست و هم اعطاء

منصب امامت. جز خدا، احدی حق انتخاب پیامبر و امام را

ندارد؛ چون پیامبر و امام، باید دارای صفت عصمت و

مصونیت از هرگونه اشتباه و خطا باشد تا مطلق عالم انسان

قرار گیرد و بدیهی است که تشخیص انسان معصوم، منحصرأ

کار خداست که آفریننده‌ی انسان است.

پیامبر ﷺ مأمور ابلاغ احکام الهی

خداوند، احکام و دین خود را که برنامه‌ی زندگی انسان

و تأمین‌کننده‌ی سعادت دنیا و آخرت اوست تحت عنوان

«قرآن» از طریق وحی که نوعی ارتباط غیبی با عالم ربوبیت

است به پیامبرش اعلام می‌کند و پیامبر نیز که معصوم از

هرگونه خطا و اشتباه است، آن را بدون هرگونه زیاد و کم به

عالم انسان ابلاغ می‌نماید و خود را مبعوث از جانب خدا

معرفی می کند و برای این که مردم پی به صدق ادّعی نبوتش
ببرند، لازم می شود به اذن خدا، معجزات و خوارق عاداتی را از
خود ارائه نماید؛ یعنی کاری که انجام آن از عهده‌ی بشر
عادی بیرون است انجام دهد تا معلوم شود که خدا، کار خود را
از طریق اراده‌ی او به ظهور رسانده است؛ برای این که ادّعی
نبوت و رسالت او را تصدیق کند. چنان که فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

ما قطعاً رسولان خود را با نشانه‌های روشن فرستاده‌ایم...

تا هیچگونه شبهه و ابهامی در صدق و صحت رسالتشان
برای مردم پیش نیاید و برای این که مردم مطمئن شوند که پیامبر
هیچگونه دخل و تصرفی در وحی خدا نمی کند آنچه از خدا
گرفته همان را به مردم می‌رساند، در سوره‌ی نجم فرموده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲

او هرگز از روی هوای نفس و خواهش دل سخن
نمی‌گوید، آنچه می‌گوید، وحیی است که از جانب خدا
بر او نازل می‌شود.

در آیه‌ی دیگر به شدت او را تهدید کرده و فرموده است:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۗ لَأَخَذْنَا مِنْهُ

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

بِالْيَمِينِ ﴿۱﴾ ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿۱﴾

اگر او سخنی را [که مانگفته ایم] به ما نسبت می داد؛ با قدرت او را می گرفتیم و سپس رگ دلش را قطع می کردیم.

امین وحی الهی

آری، آن قدر دین و قرآن نزد خدا دارای اهمیّت است که هیچ کس حتّی شخص خود پیامبر که گیرنده ی وحی است، حقّ دخالت در آن ندارد. آنچه را که از فرشته ی وحی شنیده است همان را بدون هرگونه زیاد و کم باید به مردم برساند. شما ملاحظه می فرمایید بسیاری از آیات قرآن با کلمه ی ﴿قُل﴾ آغاز می شود. قُل یعنی بگو.

خدا به پیامبر اکرم ﷺ خطاب می کند که:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿۲﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۲﴾

بگو: ای کافران، من عبادت نمی کنم آنچه را که شما عبادت می کنید.

روی قاعده، باید پیامبر اکرم ﷺ به کافران بگوید:

(یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)؛ نه: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾.

خدا به پیامبر ﷺ می گوید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ بگو: الله او معبود بی همتاست.

۱- سوره ی حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

۲- سوره ی کافرون، آیات ۱ و ۲.

پیامبر ﷺ هم باید بگوید:

(هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)؛ نه: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.

این نشان می‌دهد که رسول اکرم ﷺ آن چنان در ابلاغ پیام و وحی خدا به بندگان خدا رعایت امانت کرده است که حتی کلمه‌ی ﴿قُل﴾ را در متن پیام حفظ کرده و آنچه را که از فرشته‌ی وحی شنیده است عیناً همان را برای مردم بازگو کرده است. خدا به او فرموده بگو، او هم گفته است بگو. در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
خدا به او گفته: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾؛ خدا به او گفته:
﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾؛ این «قل»‌ها که در قرآن هست
روشنگر این حقیقت است که پیامبر اکرم ﷺ کمترین
دخالتی در ابلاغ وحی نداشته است. تمام قرآن، کلام خداست
و رسول خدا ﷺ نه کلمه‌ای از آن کم کرده و نه کلمه‌ای بر
آن افزوده است. پس اعتقاد ما درباره‌ی رسول خدا ﷺ این
است که هم دارای نوعی ارتباط غیبی با عالم ربّ است و به
طور مستقیم از آن عالم می‌گیرد و هم دارای صفت عصمت
است و مصون از هرگونه خطا و اشتباه که هم در گرفتن وحی

۱- سوره‌ی فلق، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی ناس، آیه‌ی ۱.

از خدا معصوم است و هم در رساندن آن به بندگان خدا. و لذا با کمال اطمینان قلبی و آرامش خاطر، تسلیم امر و نهی او می‌باشیم و سعادت دنیا و آخرت خود را در همین اطاعت مطلقه‌ی از او می‌دانیم.

امامت، دنباله‌ی رسالت

ما شیعه‌ی امامیه معتقدیم که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود انسان کاملی لازم است که تداوم بخش کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و کار آن حضرت، طبق دستور خدا، تبیین قرآن بوده که فرموده است:

﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

...ما، قرآن را به تو نازل کردیم به این منظور که تو آن را برای مردم بیان کنی...

و وظیفه‌ی مردم را هم، اطاعت مطلق از رسول گرامی‌اش مقور کرده و فرموده است:

﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتْتَهُوا...﴾^۲

...آنچه را که رسول دستور داده بگیرید و عمل کنید و از آنچه که نهی کرده، خودداری نمایید...

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

و چون رسول مکرم ﷺ برای همیشه در میان مردم نخواهد ماند و به حکم:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱

به یقین تو می میری و آنها هم می میرند.

از دنیا خواهد رفت. ولی قرآن برای همیشه در میان مردم باقی خواهد ماند و لذا برای همیشه و در هر زمان انسان کاملی همانند رسول الله الاعظم ﷺ باید در میان مردم و کنار قرآن باشد تا هم مُبَيِّن قرآن باشد و هم مُطَاعِ مطلق مردم گردد و آن انسان کامل نیز - که از او تعبیر به امام می کنیم - باید واجد همان دو شرطی باشد که درباره‌ی نبی اکرم ﷺ لازم می دانیم و آن دو شرط، یکی ارتباط غیبی با عالم ربوبی و دیگری عصمت از هرگونه خطا و اشتباه در رفتار و گفتار است و همین اعتقاد به امامت به این معنا امتیاز خاصّ ما شیعه‌ی امامیه از دیگر مذاهب منسوب به اسلام است.

اَمّت بی امام، دیانت ناتمام!

آنها(اهل تسنّن) می گویند اَمّت اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ احتیاجی به امام به این معنا که شیعه می گوید ندارد و به تبعیّت از سرگروهشان عمر بن خطاب می گویند:

(حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛ تنها کتاب خدا [قرآن] برای ما کافی است و نیازی به مبین معصوم ندارد؛ در حالی که خود فرستنده‌ی قرآن خداوند حکیم خطاب به رسول معصومش ﷺ فرموده است:

﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

ما قرآن را به تو نازل کردیم که شخص تو مبین آن باشی و حقایق آسمانی آن را برای مردم بیان کنی و رسول معصوم هم با حدیث متواتر ثقلین فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ).^۲

من دو چیز گرانبه‌تر از خود در میان شما [امت اسلامی] باقی می‌گذارم؛ اگر به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراه نمی‌گردید! آن دو، کتاب خدا [قرآن] و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر [در امر هدایت] جدا نمی‌شوند، تا روز قیامت و کنار حوض بر من وارد گردند. بنابراین جمله‌ای که عمر بن خطاب گفته: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، و گروه اهل تسنن دنبال آن را گرفته‌اند، هم مخالف با گفتار خدا و فرستنده‌ی قرآن است و هم مخالف با گفتار

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- المراجعات، صفحہ‌ی ۱۹.

رسول خدا آورنده‌ی قرآن است و هم مخالف عقل سلیم که می‌گوید مجملات آیات قرآن، احتیاج به مبین دارد آن هم مبین معصوم از اشتباه و خطا، وگرنه بسیاری از مقاصد عالی‌ی قرآن برای ما قابل درک و فهم نمی‌باشد.

امام، مبین آیات قرآن

از باب مثال خدا فرموده است:

﴿أَقِمُوا الصَّلَاةَ...﴾؛ نماز را به پا دارید...

نماز چیست و کیفیت به پا داشتنش چگونه است؟ اجزاء و شرایطش کدام است و اوقات انجامش چه زمانی است؟ هیچ‌یک از این جزئیات در ظاهر قرآن نیامده است و فرموده:

﴿...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^۲

...روزه بر شما واجب شده است...

مقصود از «روزه» چیست و شرایط آن کدام و مبطلاتش

کدام است؟ در قرآن نیامده و همچنین:

﴿...وَأَتُوا الزَّكَاةَ...﴾^۳...زکات بدهید...

زکات یعنی چه و به چه چیز تعلق می‌گیرد، به چه حدّ

نصابی تعلق می‌گیرد؟ در قرآن نیامده و فرموده است:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

۲- همان، آیه‌ی ۱۸۳.

۳- همان، آیه‌ی ۴۳.

﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾^۱

... وحقّ خدا بر مردم [انجام] حجّ بیت است...

اما مقصود از «حجّ» چیست و مناسک آن کدام است؟ از لحظه‌ای که شخص حاجی وارد میقات می‌شود و جامه‌ی احرام می‌پوشد، تا روز دوازدهم ذیحجه که فارغ از اعمال می‌گردد، صدها مسائل مربوط به حال احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر، مناسک منی و مکه باید مورد توجه قرار گرفته و انجام پذیرد که هیچ کدام از اینها مشروحا در ظاهر قرآن نیامده و بدیهی است که نیاز به بیان از جانب حجّت معصوم دارد و ما شیعه‌ی جعفری، بحمدالله آن بیان را از طریق عترت و اهل بیت رسول ﷺ که به حکم حدیث ثقلین، عدیل قرآن می‌باشند به دست آورده‌ایم و با کمال طمأنینه‌ی قلبی و آرامش خاطر، اعمال عبادی از نماز و روزه و حجّ و زکات را انجام می‌دهیم. اما دیگران برای بیان مجملات این سنخ از آیات قرآن سراغ ابوحنیفه و احمد بن حنبل و مالک بن انس و امثال اینها می‌روند!! ما می‌پرسیم آخر اینها چه کاره‌اند که میبین کتاب خدا باشند و احکام آسمانی آن را برای مردم بیان کنند؟!

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

تفاوت پیغمبر ﷺ با امام علیؑ

مطلبی که تذکر آن لازم می‌نماید این است که رسول خدا و امام منصوب از جانب خدا، هر دو، نوعی ارتباط غیبی با عالم ربوبیت دارند اما آنچه که توجه به آن لازم است این است که آنچه رسول ﷺ از عالم بالا می‌گیرد، تحت عنوان وحی تشریحی است که مأمور می‌شود احکام و شرایع دین را به عالم انسان ابلاغ نماید و مؤسس اساس دین و بالا برنده‌ی ساختمان شریعت باشد، ولی آنچه امام، از عالم بالا می‌گیرد دیگر وحی به عنوان تشریح نیست، زیرا رسول اکرم ﷺ خاتم النبیین است و شریعتش نیز خاتم الشرایع است و تا روز قیامت شریعت دیگری نخواهد آمد:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۱

دین در نزد خدا منحصرأ اسلام است...

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...﴾^۲

هر کس دین دیگری غیر اسلام برای خویش اتخاذ کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد...

بنابراین، آنچه از عالم بالا به قلب مبارک امام علیؑ نازل می‌شود، الهاماتی است مربوط به تبیین قرآن و تشریح احکام

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- همان، آیه‌ی ۸۵.

شریعت نه تجدید شریعت و اگر از آن الهامات تعبیر به وحی
تبیینی کنیم، تعبیر صحیحی کرده ایم؛ زیرا کلمه‌ی وحی،
معانی متعدّد دارد و منحصر به وحی تشریحی نیست. در قرآن
کریم، از غریزه‌ی خانه‌سازی و عسل‌سازی زنبور عسل، تعبیر
به وحی شده که:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ
بُيُوتًا...﴾^۱

خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها اتخاذ
خانه برای خود کن...

و از الهام به مادر موسی علیه السلام نیز تعبیر به وحی شده و
فرموده است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ
فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ...﴾^۲

به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و اگر بر او
ترسیدی، او را در میان دریا بیفکن...

و همچنین از القائنات پنهان شیاطین تعبیر به «وحی» شده:

﴿...وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...﴾^۳

...همانا شیاطین به دوستانشان وحی می‌کنند...

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۸.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۱.

پس آنچه که بر قلب مبارک پیغمبر اکرم ﷺ از جانب خدا نازل می شود وحی تشریحی و آنچه که بر قلب مبارک امام علیؑ از جانب خدا نازل می شود وحی تبیینی است. پیامبر و امام، هر دو ارتباط غیبی با عالم بالا دارند. اما با این تفاوت که پیامبر اکرم ﷺ مستقیماً اخذ وحی از عالم ربّ - عز و علا - می کند (البته جناب جبرئیل علیّؑ عنوان خدمت دارند نه حیث وساطت - دقت شود) ولی امام علیؑ با وساطت حقیقت علیای محمّدیّه و مرتبه‌ی عظمای خاتمیت رسول الله اعظم ﷺ مهبط الهامات الهیّه و محلّ نزول وحی خداوند - عز و جل - قرار می گیرد؛ چنان که امام امیرالمؤمنین علیؑ خودش فرموده است:

(وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأَمَهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ).^۱

من پیوسته از پی او [رسول اکرم ﷺ] می رفتم مانند رفتن بچه‌ی شیرخوار از پی مادرش [شب و روز، در خلوت و جلوت با او بودم و هرگز از او جدا نمی شدم، از کمالات او تغذیه می شدم، آنگونه که بچه از شیر مادرش تغذیه می شود] در هر روزی او از مکارم اخلاق خود پرچم و نشانه‌ای می افراشت [آشکار می ساخت] و به من دستور می داد از او پیروی کنم.

منزلت امام علیه السلام

و نیز امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین ساعات عمر شریفش که در بستر بیماری افتاده بود، مرا در آغوش کشید و هزار باب علم به من آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر بر من گشوده شد. البته بدیهی است که این تعلیم از سنخ تعلیمات استاد و شاگرد عادی نبوده است، زیرا ممکن نیست در ظرف یک ساعت و دو ساعت، هزاران باب علم از استادی به شاگردی آن هم در بستر بیماری القاء گردد. حال این تعلیم و تعلم به چه کیفیت بوده است، از حیطه‌ی درک ما بیرون است، همانگونه که کیفیت اخذ وحی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا از حیطه‌ی درک و فهم ما بیرون است. در روایتی آمده که یکی از عالمان یهود، نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پس از سؤال و جواب‌هایی، به حضرت می‌گوید: معلوم می‌شود تو پیامبر این امتی؟ امام علیه السلام فرمود:

(وَيْلَكَ اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ).^۱

وای بر تو، چنین حرفی نزن، من بنده‌ای از بندگان محمدم.

مقصود این که امام از طریق نبوت ختمیه ارتباط با عالم

ربوبیت پیدا می‌کند و واجد کمالات خاصّ به خودش

۱- توحید صدوق، صفحه‌ی ۱۷۴.

می‌گردد، منتهی کیفیت این ارتباط بر ما مجهول است و ما توانای بر درک و فهم آن نمی‌باشیم.

امامان علیهم‌السلام اگرچه دارای منصب نبوت نیستند، چون طومار نبوت، پس از بعثت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیچیده شده و بعد از آن حضرت، دیگر نبوتی در کار نخواهد بود. ولی آن بزرگواران دارای منصب وصایت از جانب حضرت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند و مقام و مرتبت حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنچنان ارفع و اعلاست که منصب وصایت از آن حضرت، اشرف از منصب نبوت سایر انبیاء و رسولان است و لذا امامان ما، افضل از همه‌ی انبیاء و رسل علیهم‌السلام منهای حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند. صلوات الله علیهم اجمعین

منصب‌های امام علیهم‌السلام در نظام تشریح

مطلب دیگری که باید مورد بحث و توجه قرار گیرد، شئون متعدّد امام در نظام تشریح است. اینجا ما فعلاً بحثی راجع به شأن و موقعیت امام در نظام تکوین نداریم که به اذن خدا قدرت بر ایجاد و اعدام و تصرف همه‌گونه در همه جای عالم دارد و ما از آن تعبیر به ولایت تکوینی می‌کنیم. این بحث ما راجع به مقام و منصب‌هایی است که امام در جهات گوناگون دینی از جانب خدا به عهده دارد.

۱- حکومت

از جمله‌ی آنها منصب حکومت و زمامداری در جامعه‌ی بشری است که قانون عدل الهی را در عالم انسان به مرحله‌ی اجرا در آورد و جلوی هرج و مرج و طغیان طاغیان و مستکبران را بگیرد و هر حقّی را به ذی حقّش برساند. دین را که سرمایه‌ی حیات ابدی انسان است در عالم زنده و پابرجا نگه دارد.

۲- مرجعیت

منصب دوّم، منصب مرجعیت در احکام دینی و تبیین و تشریح قوانین آسمانی و تعلیم علوم قرآنی است که جز امام معصوم و یا نایب منصوب از قبّل او از عهده‌ی کسی بر نمی‌آید.

۳- هدایت باطنی

منصب سوّم که بزرگ‌ترین و نافع‌ترین مناصب امام نسبت به عالم انسان است منصب هدایت باطنی آن وجود اقدس و اعلا و ارفع است که آدمی را در مرحله‌ی باطن اعمال عبادی حرکت می‌دهد و روح و جان او را به سوی عالم قرب خدا بالا می‌برد.

خود انسان دارای دو نوع حیات می‌باشد، یکی حیات ظاهری و دیگری حیات باطنی. حیات ظاهری اش همین است که بر اثر آن نفس می‌کشد و راه می‌رود و می‌خورد و می‌خواهد؛ این حیات را همه حتّی حیوانات هم دارند. عامل

تأمین آن موادّ غذایی است که در بدن تبدیل به خون می شود و حیات حیوانی را تأمین می کند.

راز حیات باطنی انسان

اما حیات باطنی اش عبارت از توجه قلبی او به خداست که حیات انسان همان است و عامل تأمین آن، اعمالی است که تحت عنوان عبادت از نماز و روزه و حجّ و انفاق مال و... انجام می شود. آنگاه این اعمال عبادی هم مانند خود انسان دارای صورت ظاهری و باطنی است؛ صورت ظاهری اش همین افعالی است که ما مسلمانان انجام می دهیم اما صورت باطنی اش عبارت از نیّتی است که در قلب به وجود می آید و انگیزه برای انجام آن افعال می گردد. حال اگر آن نیّت صرفاً امتثال امر خدا و تقرب به خدا باشد، در این صورت آن اعمال عنوان عبادت به خود می گیرد و حیات باطنی پیدا می کند و زنده می شود که خداوند علیم حکیم فرموده است:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

هر کس اعمّ از مرد و زن عمل صالح توأم با ایمان انجام

دهد، به طور حتم ما به او حیات طیبه و زندگی پاکیزه می‌بخشیم و آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش می‌دهیم.

مفاد آیه‌ی کریمه این است که عامل پیدایش حیات طیبه، اعمال صالحه‌ای است که از ایمان و توجه قلب به خدا نشأت گرفته باشد. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۱

ای کسانی که ایمان [به خدا و روز جزا] آورده‌اید، خدا و رسول را اجابت کنید، وقتی شما را دعوت به چیزی می‌کنند که به شما حیات می‌بخشد و زنده‌تان می‌سازد... این آیه هم نشان می‌دهد که عامل پیدایش حیات در عالم انسان، عمل به برنامه‌های دینی است که خدا به وسیله‌ی رسول، آنها را به آدمیان ابلاغ کرده، ولی به شرط ایمان که همان توجه قلبی به خداست. چون آیه با جمله‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ اهل ایمان را مخاطب قرار داده و آنها را به انجام اعمال عبادی فرا خوانده است و اعمالی را که نشأت گرفته از ایمان و توجه قلبی به خدا باشد حیات بخش انسان نشان داده است.

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

شیوهی تحقق ایمان واقعی

حال آن حقیقتی که توجّه به آن دقیقاً لازم است، این است که بر حسب مستفاد از روایات فراوان مأثور از رسول خدا ﷺ و ائمه ی هدی علیهم السلام که بسیاری از آنها ذیل آیات شریفه ی قرآن آمده است، ایمان به معنای واقعی وقتی تحقق می یابد که بر اساس اعتقاد به ولایت و امامت امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام مبتنی شده باشد و بدون این اعتقاد، اصلاً ایمان و دنبال آن عمل صالحی تحقق نخواهد یافت.

اعمالی که ما به عنوان عبادت انجام می دهیم از نماز و روزه و حج و ... صورت ظاهری است که اثری از آن در باطن و روح و قلب ما پدید می آید و آن، حال توجّه به خداست و این اثر باید در معرض تابش خورشید ولایت قرار گیرد تا رشد کرده به سر حدّ کمالش که تقرب به خداست نائل گردد؛ آنگونه که اگر فرضاً بذری صالح در زمینی صالح به خاک افشانده شود تا آفتاب بر آن نتابد و باران بر آن نبارد، در دل خاک می پوسد و به ثمر نمی رسد.

همچنین اگر به فرض بذر ایمان به مبدأ و معاد و اعمال عبادی در زمین قلب یک فرد پاک سرشت امین صادق خدمتگزار به مردم افشانده شود، ولی او تن زیر بار ولایت نداده باشد و شعاع خورشید ولایت بر زمین قلب او نتابد و

باران از ابر امامت بر مزرع جان او نبارد، آن بذر ایمان و عمل
عبادی در آن زمین قلب خشک شورزار می‌پوسد و به ثمر که
تقرّب به خدا و نیل به حیات جاودانه است نمی‌رسد.

پس شأن مهمّ امام علاوه بر تصدّی امر حکومت و
زمامداری امت و بر عهده گرفتن مرجعیّت در احکام دین و
شریعت، شأن مهمّش سیر و حرکت دادن انسان است در باطن
اعمال عبادی و رساندن او به عالم قرب خدا که هدف اصلی از
خلقت عالم و آدم است.

نوری که خدا نازل کرد

اینک به این حدیث پرمحتوا از حضرت امام
محمّد باقر علیه السلام توجّه فرماید ذیل این آیه‌ی شریفه:

﴿فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾^۱

پس ایمان بیاورید به خدا و رسولش و نوری که آن را
نازل کردیم...

مقصود از نوری که خدا آن را نازل کرده است چیست؟
اگر ما خودمان می‌خواستیم آیه را تفسیر کنیم، می‌گفتیم
مقصود از نور نازل، قرآن است چون در آیات دیگر از قرآن
تعبیر به «نور» شده است ولی در تفسیر این آیه حضرت امام

۱- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۷.

باقرالعلوم علیه السلام خطاب به راوی فرموده است:

يا اباخالد اَلنُّورُ وَ اللهُ الْاَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ اِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ^۱.

ای اباخالد، به خدا سوگند، آن نور [که خدا نازل کرده و
امر به ایمان به آن فرموده است] نور امامان از آل محمد
است تا روز قیامت [که برای همیشه در هر زمان امامی از
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله باید در کنار قرآن باشد تا امر
هدایت تحقّق یابد].

آنگاه امام علیه السلام در ادامه ی کلام خود فرمود:

(وَ هُمْ وَ اللهُ نُورُ اللهِ الَّذِي اُنزِلَ).^۲

و آنها [امامان] هستند به خدا قسم نور خدا که نازل شده است.

(وَ هُمْ وَ اللهُ نُورُ اللهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ).

و آنها هستند به خدا قسم نور خدا در آسمان ها و در زمین.

(وَ اللهُ يَا اباخالد لَنُورُ الْاِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
اَنُورُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيَّةِ بِالنَّهَارِ).

به خدا سوگند ای اباخالد، به یقین نور امام در دل های
مؤمنان، درخشان تر از خورشید فروزان در روز است.

(وَ هُمْ وَ اللهُ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ).

و آنها به خدا قسم دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند.
(وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ).

و خداوند عزوجل از کسانی که بخواهد نور آنها [امامان] را مستور و محجوب می‌سازد و قهراً دل‌های آنان تاریک می‌گردد.

(وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَّهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ).^۱

به خدا سوگند ای اباخالد، تا خداوند دل بنده‌ای را از آلودگی‌ها پاک نکند، او دوستدار ما نخواهد شد و تن به ولایت ما نخواهد داد.

نشانه‌ی قلب سلیم

قلب پاک گشته‌ی از آلودگی‌هاست که می‌تواند دوستدار خاندان عصمت و پذیرای ولایتشان باشد، حال علامت پاک گشتن دل از آلودگی‌ها کدام است؟ فرمود:

(لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا).^۲

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹۴.

۲- همان.

قلب هیچ بنده‌ای از آلودگی‌ها پاک نمی‌گردد مگر این
که تسلیم در مقابل ما [اهل بیت رسول ﷺ] باشد و مطلقاً
فرمانبردار ما باشد.

در این صورت است که خداوند، او را از حساب شدید
و ترس بزرگ روز جزا در امان نگه می‌دارد. آری نشانه‌ی
پاکی و طهارت دل، تسلیم بودن در مقابل فرمان خدا و اولیای
خداست که فرموده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۱

دین به معنای واقعی در نزد خدا، تسلیم بودن است و
دستورات خدا را بدون هرگونه چون و چرا پذیرفتن و به کار
بستن که حکم عقل سلیم نیز همین است، زیرا ما وقتی پذیرفتیم
که پیامبر مبعوث از جانب خدا معصوم است و همچنین امام
منصوب از جانب خدا نیز معصوم است؛ در این صورت به حکم
عقل، موظف خواهیم بود که در مقابل هرگونه امر و دستور
پیامبر و امام تسلیم باشیم و حق هیچگونه اظهار نظر مخالف با
امر پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ را نداشته باشیم.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام ابن ابی یعفور در
مقام اظهار ایمان کامل خدمت امام عرض کرد: ای آقا و
مولای من، اگر شما این انار را از شاخه‌ی این درخت بچینید و

آن را دو نیمه کنید و به من بفرمایید این نیمه‌اش حلال و نیمه‌ی دیگرش حرام است، من نمی‌گویم چرا یک انار از یک شاخه‌ی درخت نصفش حلال و نصفش حرام است! چون شما را معصوم از هرگونه اشتباه و خطا می‌دانم. می‌پذیرم و طبق گفتارتان عمل می‌کنم.

این معنای اسلام و تسلیم محض است و معنای عرفان به حقّ امام است که در زیارتشان فرموده‌اند مثلاً کسی که امام ابوالحسن الرضا علیه السلام را زیارت کند عارفاً بحقّه یعنی معرفت به حقّ او داشته باشد، ثوابش از ثواب هفتاد حجّ بیشتر است؛ معرفت به حقّ امام داشتن، یعنی او را مفترض الطّاعه دانستن و امر و نهی او را بدون چون و چرا اطاعت نمودن.

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: آن نور نازل شده از جانب خدا نور امام است و تابش نور امام بر قلب هر انسانی، مشروط به طهارت آن قلب است و طهارت قلب هم، مشروط به تسلیم بودن انسان در مقابل امام است.

این همان حقیقتی است که امام ابوالحسن الرضا علیه السلام به هنگام سفر از حجاز به خراسان در شهر نیشابور القاء فرموده است.

اینک ما از خدای مَنّان می‌خواهیم به ما توفیق تسلیم محض بودن در مقابل اوامر و نواهی امامان علیهم السلام عنایت فرماید تا شرط طهارتِ دل محقّق گشته و زمینه برای تابش نور امام به فضای قلب آماده شود.

گفتار دوم

حرکت امام رضا علیه السلام
از مدینه به طوس و...

توطئه‌ی شوم مأمون عباسی

این جمله از حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام مشهور است که وقتی در مسیرشان به خراسان، به نیشابور رسیدند حدیث معروف توحید را القاء فرموده و در قسمت پایانی آن به نحو جالبی تذکر دادند که:

(بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا).

یعنی، این عقیده‌ی توحیدی که تنها ملاک نجات انسان است شرط‌هایی دارد و من از آن شرط‌ها هستم. مقصود این که مسأله‌ی ولایت و امامت، شرط تحقق توحید است. این سخن در آن مجمع عظیمی القاء شد که اجمالاً می‌دانیم به چه کیفیت تشکیل شد.

مأمون، خلیفه‌ی عباسی، امام علیه السلام را در ظاهر به صورت دعوت و در باطن به گونه‌ی اکراه و اجبار از مدینه حرکت داد و به طوس آورد. او منظورش این بود که با بودن امام علیه السلام در دستگاه خلافت، حکومت خویش را در میان مردم مشروع جلوه دهد که: اگر حکومت من شرعی نبود امام رضا علیه السلام در دستگاه خلافت دخالت نمی‌کرد و ناظر بر کار ما نمی‌شد. هر

چند امام علیهم السلام با رفتار و گفتارش چنان کرد که تیر او به سنگ خورد و به هدف شیطانی اش نرسید!

به هر حال، امام علیهم السلام را با تجلیل و تکریم آوردند تا به نیشابور رسیدند، مردم باخبر شدند و با شور و غوغایی عجیب به استقبال امام علیهم السلام شتافتند. نیشابور آن روز یکی از شهرهای پرجمعیت خراسان بود. امام علیهم السلام در حالی که میان کجاوه‌ای بر روی استری نشسته بودند وقتی به وسط شهر رسیدند، دو نفر از بزرگان علمای شهر به نام «أَبُو ذَرَّعَةَ رَازِي» و «مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ طُوسِي» به نمایندگی از طرف علما و سایر طبقات مردم، خدمت امام علیهم السلام شرفیاب شده و گفتند: مردم می‌خواهند جمال شما را زیارت کنند و صدا و کلام شما را بشنوند.

امام علیهم السلام مرکب را متوقف کردند و پرده‌ی کجاوه را کنار زدند. وقتی طلعت مبارکشان مقابل دیدگان پراشتیاق مردم ظاهر شد، شور و غوغای عجیبی به وجود آمد. جمعی از شدت شوق و شَعَف گریه می‌کردند و برخی جامه بر تن می‌دریدند. آنهایی که نزدیک تر بودند به خاک می‌افتادند و دست و پا و رکاب می‌بوسیدند. به قول شاعر:

گَرش بیینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را

بعد از اینکه علما و بزرگان بانداهای پی در پی، مردم را وادار

به سکوت کردند، امام علیهم السلام چند جمله‌ی بسیار کوتاه فرمودند.

حال اگر در آن مجمع بزرگ، ما می خواستیم سخنرانی کنیم، دو ساعت حرف می زدیم و آسمان و ریسمان را به هم می بافیم و نفعی هم به حال مردم نداشت. امام رضا علیه السلام فقط چند جمله به قول آقایان اهل منبر، به قید سه میم: «مفت» و «مفید» و «مختصر» سخن گفتند که شاید ده دقیقه هم وقت نگرفته باشد؛ از طرفی هم بدیهی است که در آن مجمع عظیم باید سخنی بگویند که تاریخی باشد و در سینه‌ی تاریخ و قلب‌های صاحب‌دلان بماند و تا روز قیامت برنامه‌ی سعادت‌بار زندگی را به دست جامعه‌ی بشری بدهد. آن روز که بلندگو نبود، امام علیه السلام جملات را کلمه به کلمه می فرمود و چند نفر از علماء هم با فاصله‌های مختلف در وسط جمعیت ایستاده بودند و کلمات را از امام علیه السلام می گرفتند و به یکدیگر منتقل می کردند تا به اقصی نقاط جمعیت برسد. نقل شده که بیست و چهار هزار قلمدان برای نوشتن کلام امام علیه السلام آماده شدند.

حدیث طلایی و ظرائف آن

نخست امام علیه السلام، سند حدیث را بیان فرمودند. جالب اینکه در سند این حدیث، احدی جز معصوم دخالت ندارد. احادیث دیگر را افراد عادی موثق نقل می کنند تا به امام می رسد، اما اینجا راویان حدیث تماماً معصومین علیهم السلام هستند و شاید به همین جهت «سلسله الذهب» نامیده شده است که

همانند زنجیری است که متشکل از حلقه‌های طلایی است و می‌گویند: بعضی از اُمرا آن را با آب طلا نوشته‌اند و برخی از اهل ایمان آن را بر کفن خود می‌نویسند. خلاصه، این سند طلایی این است که فرمود:

(سَمِعْتُ أَبِي، مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي، جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: ...).

همین طور آباءشان را ذکر فرمودند تا رسیدند به:

(سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ جِبْرِيلَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي).

از پدرم، موسی بن جعفر شنیدم که می‌فرمود: از پدرم، جعفر بن محمد شنیدم که می‌فرمود: ... شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود: از جبرئیل شنیدم که می‌فرمود: شنیدم از خدا که فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قلعه‌ی محکم من است، هر که در آن داخل شود از عذاب من در امان خواهد بود.

بعد مَرکبشان را حرکت دادند و چند قدمی که رفتند دوباره توقّف نمودند و پرده‌ی کجاوه را بالا زدند و جمله‌ی بعد را فرمودند. این، برای آن بود که مستمعین جمله‌ی بعدی را با توجه بیشتری بشنوند و لذا به نقل از مرحوم شیخ صدوق رحمته الله:
(فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى).

وقتی مرکب حرکت کرد [دوباره] صدا زدند:

(بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا).^۱

اینکه گفتیم: توحید و کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تنها قلعه‌ی امن و امان خدا و ملائک نجات انسان است، بدانید که چند شرط دارد. حالا در برخی از نسخ دارد: «بِشُرُوطِهَا وَ شُرُوطِهَا»؛ و در بعضی فقط: «بِشُرُوطِهَا» دارد. اگر نسخه‌ی اولی باشد «بِشُرُوطِهَا»، احتمالاً، مقصود اعتقاد به نبوت است و «بِشُرُوطِهَا»، دوازده امام علیهم‌السلام هستند که فرمود: «وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ من از آن شرط‌های دوازده گانه هستم.

ولایت، شرط قبولی توحید

حاصل آنکه امام علیه‌السلام از این طریق، خاطرنشان ساخت که توحید بدون ولایت و اعتقاد به امامت باطل است، چون به فرموده‌ی آقایان علما:

(إِذَا اتَّفَقَ الشَّرْطُ انْتَفَى الْمَشْرُوطُ).

هر چه که مشروط به شرطی باشد، اگر شرطش از بین برود، آن مشروط هم از بین رفته است.

مثلاً نماز، مشروط به طهارت است؛ شرط صحت نماز، داشتن وضو و یا غسل است. اگر وضو یا غسل نباشد، نماز باطل است؛ هر چقدر هم نماز خوبی بخوانید، با قرائت صحیح

۱- ثواب الاعمال، صفحه‌ی ۲۱.

و رکوع و سجده‌های طولانی و حضور قلب کامل، ولی بی‌وضو، باطل است. نشان می‌دهد که توحید با همه‌ی حقایقی که دارد توأم با اسرار فلسفی و عرفانی و... تا مقرون به نور ولایت و امامت نگردد و از آن مسیر به دست نیاید، باطل است. نماز بی‌وضو، باطل؛ توحید بی‌امامت و ولایت هم باطل است، تا برسد به سایر معارف از قبیل: نبوت و معاد و احکام و... همه در صورت انحراف از مسیر اعتقاد به امامت، باطل است. لذا ما مسلمانان و بخصوص شیعیان ناچاریم روی این مطلب خیلی تکیه کنیم.

رستگاری فقط با ولایت

این گفتار قاطع خودشان است که با کمال صراحت به یکی از اصحاب فرموده‌اند:

(يَا حَيْثَمَةُ اُبْلِغْ مَوَالِيَنَا اَنَّا لَا نُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً
اِلَّا بِعَمَلٍ وَ اَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَايَتَنَا اِلَّا بِالْوَرَعِ).^۱

ای خیمه، دوستان ما را آگاه گردان و به آنها بفهمان که ما نمی‌توانیم چیزی از عذاب خدا را از آنان دور سازیم و آنها را از کیفر خدا برهانیم مگر از طریق عمل به وظایف دینی و هرگز آنها به ولایت ما نائل نخواهند شد

مگر از طریق ورع و پرهیز از محرّمات الهی.

ضمن روایت دیگری فرمودند:

(وَ يُحَكِّمُ لَا تَعْتَرُوا وَيُحَكِّمُ لَا تَعْتَرُوا).^۱

وای بر شما فریب مخورید وای بر شما فریب مخورید که به دلگرمی ادّعی تولّی و تبرّی لفظی خود را آلوده به گناهان نموده و سرانجام به آتش قهر خدا بسوزید نه تنها گفتن ای علی دوستت دارم و در عزایت می‌گیریم و قبرت را می‌بوسم و... تولّی واقعی است و نه تنها گفتن صد هزار لعنت و نفرت بر شمر و سنان و خولی و آل زیاد و آل ابی سفیان، تبرّی حقیقی است بلکه تولّی واقعی آن است که از نظر اخلاقی و عملی خود را به علی و آل علی علیهم‌السلام که منبع تمامی نیکی‌ها هستند نزدیک گردانیم و تبرّی حقیقی آن است که از نظر اخلاقی و عملی خود را از آل زیاد و آل ابی سفیان که سرچشمه‌ی تمام زشتی‌ها هستند دور نگه داریم. البتّه اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاندان کرم و رحمت و رأفتند که در زیارت جامعه می‌خوانیم:

(عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكِرَامُ).

عادت شما دودمان رسالت احسان و خُلق و خوی شما

کرم است.

اندک ارادت مخلصانه از ما ببینند، درهای لطف و

عنایت خود را به روی ما می‌گشایند.

توسل مرد عالم به امام رضا علیه السلام

از عالم بزرگی نقل شده که از عراق به مشهد برای زیارت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و اتفاقاً به محض ورود به مشهد، دانه‌ای مثل دمل در سر انگشتش پیدا شد. ابتدا اهمیتی به آن نداد. تدریجاً بزرگ و دردناک شد. کسانی از اهل علم که همراهش بودند او را به بیمارستان بردند. طبیب جراح که نصرانی بود دید و گفت: این انگشت باید قطع شود! اگر بماند به بالاتر سرایت می‌کند. آن آقا حاضر به قطع انگشت نشد و رفت. درد شدت پیدا کرد و عاقبت راضی به قطع انگشت شد. طبیب گفت: دیر شده و باید از بند دست بریده شود. آقا حاضر نشد و رفت و فردا که از شدت درد ناتوان شده بود راضی به قطع دست شد ولی باز طبیب گفت: دیر شده و باید از کتف بریده شود. آقای شیخ رضایت نداد؛ اما شب آنچنان از شدت درد تاب و توان از دست داد که راضی به قطع از کتف شد! او را حرکت دادند و برای بریدن دست از کتف به سمت بیمارستان بردند؛ در بین راه به همراهانش گفت: من از آن روز که به مشهد آمده‌ام، حال زیارت خوشی نداشته‌ام! می‌ترسم در بیمارستان بمیرم. پس برای آخرین بار مرا به حرم ببرید تا حداقل با امام وداع کنم. او را به داخل حرم بردند. در

گوشه‌ای نشست و بنا کرد با امام راز دل گفتن و عرض نیاز کردن؛ که آقا من از عراق برای زیارت شما آمده‌ام. ما همیشه در موقع عرض ادب به آستان شما گفته‌ایم: «عَادَتْكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَحَبِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ»، حال آیا شما می‌پسندید که من با دست بیایم و بی دست از خانه‌ی شما برگردم؟! آنقدر ناله و زاری کرد و گریست تا حال غش به او دست داد و بی هوش شد. در همان حال احساس کرد دستی روی شانه‌اش آمد و از کتف تا سر انگشتانش کشیده شد! دفعتاً به حال آمد و دید هیچ دردی ندارد! همراهان آمدند که او را ببرند. اظهاری به آنها نکرد و نگفت که حال خوب است. او را به بیمارستان بردند. طیب جراح که نصرانی بود آمد دید؛ دستش کاملاً خوب است و زخمی در آن نیست. فکر کرد دست دیگرش بوده است. آن را هم دید. در آن نیز اثری از زخم مشاهده نکرد؛ با حال تعجب و حیرت نگاهی به صورت آقا کرد و گفت: جناب شیخ مگر شما مسیح را ملاقات کرده‌اید؟ گفت: بالاتر از مسیح را ملاقات کرده‌ام! بعد قصه‌اش را نقل کرد.

عنایت امام رضا علیه السلام به مرد شاعر

این قصه را در یکی از تألیفات مرحوم آیت الله دستغیب (رحمة الله علیه) خواندم. ایشان با دو واسطه نقل می‌کنند:
 مرحوم حاج شیخ ابراهیم صاحب الزمانی (رضی الله عنه)

گفته است: من در مشهد روز یازدهم ذی‌قعدة سالروز ولادت امام رضا علیه‌السلام قصیده‌ای در مدح آن حضرت گفتم و تصمیم گرفتم آن را امروز که روز عید است ببرم منزل نایب التولیه که صاحب مقام و ثروت است و حتماً مجلس معظمی در منزل خود دارد، بخوانم و بدیهی است که صله‌ی خوبی خواهد داد. با این قصد از خانه در آمدم. مسیرم از صحن مطهر بود وسط صحن که رسیدم چشمم به قبّه‌ی منور امام افتاد تنبّه‌ی^۱ در من پیدا شد و به خود گفتم: ای نادان! سلطان اینجاست. تو کجا می‌روی؟! چرا قصیده‌ات را که در مدحش گفته‌ای پیش خودش نمی‌خوانی؟! از تصمیمی که داشتم منصرف شدم و رو به حرم مطهر رفتم و داخل حرم رو به ضریح مقدّس ایستادم و قصیده‌ام را خواندم. آنگاه به ضریح چسبیدم و گفتم: مولای من از لحاظ معیشت در فشارم. اگر صله‌ای عنایت فرماید از لطفتان متشکر خواهم شد.

دیدم کسی از سمت راست پولی به دستم گذاشت! نگاه کردم دیدم ده تومان است - البتّه هشتاد سال پیش ده تومان مبلغ قابل توجهی بوده است - پررویی کردم و گفتم: آقا! این کم است! دیدم از سمت چپ کسی ده تومان دیگر به دستم

۱- پیشکش، هدیه.

۲- بیداری.

گذاشت. گفتم: آقا کم است. بار سوّم و چهارم و پنجم گفتم: آقا کم است. تا بار ششم خجالت کشیدم شصت تومان را در جیبم گذاشتم و ضریح را بوسیدم و از حرم خارج شدم. به کفشداری که رسیدم، مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (رحمه الله علیه) را که از اوتاد^۱ و صاحب کرامت بوده است دیدم می خواهد وارد حرم بشود؛ تا مرا دید خوشحال شد. بغلم کرد و بوسید و گفت: حاج شیخ زرنگ شدی خوب با امام رضا روی هم ریختی! تو برای آقا شعر می گویی و آقا به تو صله می دهد. روشندلی هم عجب نعمت بزرگی است که خدا به برخی از بندگانش می دهد که فرموده اند: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»؛ انسان مؤمن دید دیگری دارد، با نور خدا می نگرد و از وقایع آگاه می شود. بعد گفت: حالا بگو ببینم از امام چقدر صله گرفتی؟ گفتم: شصت تومان. فرمود: حاضری با من معامله ای بکنی؟! آن شصت تومان را به من بده من دو برابر آن را به تو می دهم. قبول کردم. امان از طمع که چه بر سر آدم می آورد. شصت تومان را به ایشان دادم و ایشان هم صدویست تومان به من داد و از هم جدا شدیم!

پس از چند قدم من پشیمان شدم که چرا چنین کردم؟! برگشتم و گفتم: آقا! من می خواهم معامله را فسخ کنم. فرمود:

۱- صاحبان مقامات معنوی.

من که فسخ نمی کنم و هیچ آدم عاقلی رضا به فسخ چنین معامله ای نمی دهد.

نفوذ شیطان در دل بی حصار

در حدیث توحید که امام رضا علیه السلام در نیشابور فرمودند، می بینید که محور سخن **حِصْن**^۱ است. ایشان نشان می دهند که شما باید در حصار در آید و دور قلبتان حصار کشیده شود. طوری نباشید که هر سخنی را بشنوید و هر نوشته ای را بخوانید. هم دل های شما حصار می خواهد که وسوسه های شیاطین در آن راه نیابد، هم جامعه ی شما حصار می خواهد که افراد شیطان صفت در آن نفوذ نکنند. در اجتماع بی حصار، دزدی و ناامنی و انواع مفساد تولید می شود. دل بی حصار هم چرا گاه و زادگاه شیطان می شود. در آن دل، شیطان لانه می کند و تخم می ریزد و افکار زشت و تصمیم های خطرناک تولید می کند. مگر نمی بینیم در همین اجتماع - به قول خود، مسلمان ما - بی حصار دل ها چه بلوایی بوجود آورده است. هرگونه فکر شیطانی در آنها داخل می شود و هرگونه تصمیم ابلیسی در آنها گرفته می شود و انجام می پذیرد. دل های بی حصار، اجتماع بی حصار تولید کرده؛ در نتیجه از جامعه ی بشری،

سلب آسایش و امنیت شده است.

حصار ایمنی بخش

متفکران و صلاح اندیشان نیز این مشکل اجتماعی رادرک کرده و دنبال حصار می گردند که دور اجتماع و دلها بکشند و جلو مفسد را بگیرند. اما آن حصارهایی که آنها پیش خود تصویر می کنند و برای ایجاد آن تلاش می نمایند اشتباه است.

بعضی می گویند: راه جلوگیری از مفسد اجتماعی اجرای قوانین جزایی و کیفری است. اگر قوانین کیفری اعم از زندان و تبعید و شلاق و اعدام اجرا شود، اجتماع سالم می شود. البته این حرف، تا حدی درست است و راه جلوگیری از مفسد است، اما نه همه‌ی مفسد و نه در همه‌ی شرایط؛ شاید تقریباً ۳۰٪ جنایات را بشود از طریق اجرای قوانین کیفری کم کرد، اما ۷۰٪ آن، اصلاً بر ملا نمی شود تا تحت قدرت محاکم جزایی قرار گیرد. جنایاتی در گوشه و کنار اجتماع و زوایای خانواده‌ها انجام می شود که روح پلیس هم باخبر نمی شود.

برخی بحسن تربیت خانوادگی را، راه جلوگیری از مفسد می دانند و می گویند: اگر از کودکی تربیت خانوادگی سالم باشد اجتماع هم سالم خواهد بود.

این حرف هم بسیار صحیح است، اما باز هم محدود است و تمام نیست. شاید بتوان گفت: ۶۰٪ جنایات با تربیت خانوادگی

برطرف گردد، ولی امیال و شهوات نفسانی در وجود آدمی آنچنان تند و قوی و حادّ است که به هنگام وقوع در صحنه‌ی بعض گناهان، محکم‌ترین زنجیرها را پاره می‌کند و سر به وادی طغیان و عصیان می‌گذارد. همین آدمی که در خانواده‌ای اصیل و نجیب پرورش یافته و بسیار مؤدّب و منظم است و مُبّرّی از کارهای نارواست، اگر ده میلیون، پنجاه میلیون پول نشانش بدهید و از او بخواهید یک امضای کوچک کند تا کار فاسدی انجام شود، آیا تربیت خانوادگی می‌تواند جلوی آن را بگیرد؟! اِبدًا.

کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیمود

که علم، بی‌خبر افتاد و عقل، بی‌حس شد
البته حالا که دیگر میلیون رُعبی ندارد، امروز سخن از میلیارد است. می‌گویند: زمان سابق در تهران کوچه‌ی صد تومانی‌ها معروف بود؛ یعنی، اگر کسی صد تاده ریالی داشت خیلی پولدار حساب می‌شد. می‌گفتند: فلانی خانه‌اش در کوچه‌ی صد تومانی‌ها است. امروز اگر به گدا صد تومان بدهید آن را پرت می‌کند و پوزخندی هم به آدم می‌زند. حاصل آنکه حسن تربیت خانوادگی هم در جلوگیری از جنایت و خیانت چندان موثر نمی‌باشد.

گروه دیگری سراغ وجدان اخلاقی می‌روند و می‌گویند: اگر نیروی وجدان در وجود انسان تقویت شود و متخلّق به اخلاق حسن گردد، در جلوگیری از مفاسد تأثیر مسلم دارد.

عرض می شود این سخن نیز درست است و این همان نیرویی است که قرآن کریم از آن، تعبیر به نفس لوّامه کرده و حتّی به آن، قسم خورده و فرموده است:

﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ ۖ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَامَةِ﴾^۱

قسم به روز قیامت و قسم به نفس لوّامه و جان ملامتگر انسان.

نیرویی که خدا در وجود آدمی قرار داده و به هنگام ارتکاب گناه، از درون خودش به پرخاشگری برخاسته و به او سرکوفت می زند و تویبخش می کند و می گوید: خجالت بکش، شرم کن، تو مسلمانی، تو انسانی، اینچنین بی پروایی چرا؟!

البته این نیرو خیلی بزرگ و باارزش است. نمونه ای از صحنه ی قیامت است ولی در عین حال، میدان فعالیتش محدود، و کاربردش اندک است؛ زیرا همین وجدان اخلاقی و نفس لوّامه چنان تحت تأثیر نفس اماره قرار می گیرد که برای گناه و جنایت، تفسیر حسن می کند و اصلاً آدم جانی را یک فرد مُجَقّ و عدالت خواه جلوه می دهد. حتّی آیه و حدیث می خواند و گناه مسلم را با آیه و حدیث، مباح بلکه مستحب و واجب می گرداند!!

بله آدم دزد غارتگر با وجدان - به قول خودش! - می گوید: اگر من صد تومان پول آن پیرزن بینوایی را که از

۱- سوره ی قیامت، آیات ۱ و ۲.

شدت فقر و تنگدستی، دیگ مورد احتیاج خود را گرو گذاشته و صد تومان قرض کرده که برای بچه‌ی بیمارش دارو بخرد، از جیبش بزنم، خلاف وجدان است. اما اگر بانک را بزنم چی؟! آیا این نیز از نظر او خلاف وجدان است؟! هرگز! او می‌گوید: اگر من یک گوسفند از خانه‌ی یک کشاورز بیچاره بدزدم، خلاف وجدان است، اما اگر هواپیما را از آسمان یک کشور بدزدم چی؟! آیا این نیز خلاف وجدان است؟! ابداً؛ این خود، یک قهرمانی است! یا می‌گوید: اگر من به یک زن پا کدامن، تجاوز به عنف کنم، خلاف وجدان است. اما اگر توافق حاصل شد و با تراضی طرفین، عمل خلاف واقع شد که خلاف وجدان نیست. پس در اینگونه موارد می‌بینیم که وجدان اخلاقی نمی‌تواند انسان را از ارتکاب گناه بازدارد.

گروه دیگری سراغ علم و دانش و فرهنگ می‌روند و می‌گویند: اگر علم و تمدن و فرهنگ ترویج شود و مردم، همه درس خوان و متمدن و با فرهنگ شوند، دیگر ریشه‌ی گناه و جنایت و خیانت از صفحه‌ی روزگار کُنده می‌شود. در اجتماع درس خوانده‌ها و باسوادها، گناه و فساد و جنایت و خیانت چه معنا دارد؟!

اما آیا این حرف، صحیح است؟! گویی اینان خبر ندارند

که قسمت عمده‌ی جنایات زیر سرهمین باسوادهاست. بی سوادهای بیچاره چه می‌کنند؟ مثلاً در گذشته یک آدم دزد بی سواد چماقی بدست می‌گرفت و می‌رفت سرگردنه و ده نفر را می‌زد و سر و دست آنها را می‌شکست و اموالشان را می‌برد، اما حالا ببینید این باسوادهای خیره‌سر، روی این کره‌ی زمین چه می‌کنند و چه آتش‌ها برای سوزاندن بی‌گناهان می‌افروزند؟ بمب‌های آتشزا بر سر مردم می‌ریزند و مملکت‌ها را دگرگون می‌کنند و جمعیت‌ها را به خاک و خون می‌کشند.

امروز، دنیا از دست این باسوادها به ستوه آمده است، (چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا) دزدها با چراغ علم آمده‌اند و در غارتگری غوغا می‌کنند.

تیغ دادن بر کفِ زنگیِ مست

بِه که آرد علم را ناکس، به دست

در دنیای امروز چراغ علم به دست ناکس‌ها و شمشیر

قدرت، به دست دیوانه‌ها افتاده است.

پس دیدیم که این حصارهای پیشنهادی متفکران،

حصارهایی نیستند که بتوانند دور دل آدم و دور اجتماع

کشیده شوند و جلوی مفساد فردی و اجتماعی را بگیرند؛ نه

قوانین کیفری، نه تربیت خانوادگی، نه وجدان اخلاقی و نه علم

و فرهنگ و تمدن!!

توحید و ولایت، تنها راه سعادت

لذا حضرت امام رضا علیه السلام حصار دیگری نشان می‌دهد و می‌گوید: تنها حصار حافظ دل‌ها و جماعات بشری، حصار توحید است و ایمان. اگر این حصار، در دل‌ها پیدا شد همه‌ی افراد، صالح می‌شوند و از افراد صالح هم، جامعه‌ی صالح به وجود می‌آید توأم با امن و امان مطلق.

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي).

این جمله تا آخرین روز عمر دنیا برنامه‌ی سعادت‌بخش جامعه بشری است که آنها را از عذاب دنیا و آخرت در امان نگه می‌دارد. اگر حصار ایمان در دل یک جوان که در کوران غریزه‌ی جنسی قرار گرفته، پیدا شود در خلوت‌ترین جاها جلوی او را می‌گیرد. آنجا که نه قانونی جلوگیری است و نه علم و دانش، نه فرهنگ و تمدن، نه وجدان اخلاقی و نه هیچ چیز دیگر؛ فقط نیروی ایمان است و بس که: ﴿...وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ﴾؛ آن زیباترین و قدرتمندترین زن عصر خویش، خانه را خلوت کرد و همه‌ی درها را بست و به یوسف هیجده‌ساله که در بحران شهوت جنسی بود گفت: هان؛ بیا که من در اختیار توأم.

حال، در آن پرتگاه عجیب و لغزشگاه غریب، نیروی

بازدارنده چیست؟!

﴿ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي ﴾^۱

گفت: پناه بر خدا می‌برم که رب من است.

این حصارِ توحید و حصارِ ایمان است که به دور دل یوسف کشیده و مانع ورود غیر الله است! نگفت: این عمل، مخالف قانون و وجدان اخلاقی و حُسن تربیت خانوادگی و علم و تمدن و فرهنگ است، بلکه گفت: این مخالف فرموده‌ی الله است و قلب من، قُرْفَگَاهِ الله است.

(الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تَسْكُنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ).^۲

دل، خانه‌ی مختص به خدا است، در خانه‌ی مختص به خدا، غیر خدا را راه نده.

آن مقننی که در ته چاه، چاه می‌کند و کسی او را نمی‌بیند، چون ایمان دارد خوب کار می‌کند و کار را خراب نمی‌کند! اگر آن طیب جراح در اتاق جراحی خلوت ایمان داشته باشد، کار خود را انجام می‌دهد! آن سیاستمدار در جایگاه سیاسی خویش که با یک امضا می‌تواند میلیاردها اختلاس کند و اختلال در نظام مدیریت کشور ایجاد کند، چون خلاف ایمان است، نمی‌کند.

وقتی این حصار پیدا شد، هم افراد صالحند و هم

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

۲- جامع الاخبار، صفحه‌ی ۱۸۵.

اجتماع. از این حصار که بیرون رفتند، دزد زده می شوند. شیاطین از همه طرف حمله می کنند و دلها را به هرزگی و اجتماع را به تباهی می کشند.

این جمله‌ی نورانی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:
(لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوتِ السَّمَاءِ).^۱

اگر اینچنین نبود که شیاطین دور دل‌های آدمیان می چرخند [و آنها را آلوده می کنند] در انسان این خصیصه هست که می تواند به ملکوت آسمان راه یابد.

درهای بهشت و جهنم

آری؛ انسان از نظر فطرت و سرشت پاکش بسیار عظیم و شریف است. می تواند با خدا آشنا شود؛ اما شیاطین، دور دلش را گرفته‌اند و مانع راهش شده‌اند. اکثر ما گرفتار این مشکل هستیم که شیاطین از هر طرف وارد دل ما می شوند. از گذرگاه چشم ما، گوش ما، دست و پای ما، زبان ما، دامن و شکم ما وارد می شوند. این هفت در - که در وجود ما باز است - ممکن است هفت در جهنم بشود.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾

۱- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۱، المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۵.

لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ^۱

جهنم هفت در دارد. آن هفت در جهنم نیز از وجود ما گشوده می‌شود؛ چشم و گوش و زبان و دست و پا و دامن و شکم ما هفت در هستند که از این هفت در، به جهنم می‌رویم. اکثر نگاه‌های ما جهنم‌ساز می‌شود، شنیدنی‌ها، خوردنی‌ها، گفتنی‌ها، همه جهنم‌ساز می‌شوند. اگر این هفت در، زیر سایه‌ی عقل و ایمان رفت، تبدیل به هشت در بهشت می‌شود. چون بهشت هشت در دارد، چه سعادت‌مندند آنها که با توجه به این حقایق در این دنیا زندگی می‌کنند و مراقب درهای وجود خود هستند.

پس شیاطین دور قلب ما می‌چرخند و قلب ما، حصار ایمان ندارد. طبعاً اجتماع ما هم، چنین است.

ریشه‌یابی مشکلات

در جمله‌ی دیگری فرموده است:

(لَوْ لَا تَمْرِيعُ قُلُوبِكُمْ أَوْ تَزْيِيدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ
لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ)^۲

اگر آلوده ساختن دل‌هایتان و زیادتى در گفتارتان نبود، شما هم می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم.

۱- سوره‌ی حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

۲- مستند احمد بن حنبل، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۶۶.

شما هم می‌توانید آنچه را من می‌شنوم، بشنوید و با ملکوت، ارتباط پیدا کنید، اما به شرط اینکه قلبتان تمریح^۱ نشود. دیده‌ایم، الاغ وقتی خسته می‌شود روی خاک و خاکستر می‌غلطد؛ یعنی، شما با قلب خویش اینچنین می‌کنید، آن را مدام در میان پلیدی‌ها، شهوات نفسانی و افکار شیطانی می‌غلطانید. زبان خود را هم که آزاد گذاشته‌اید؛ از گفتن هیچ کلامی استکفاف نمی‌ورزید. این یاوه‌سرایبی زبان و هرزه‌چرایی قلبتان نمی‌گذارد شما با عالم ملکوت ارتباط پیدا کنید.

در جمله‌ی دیگری هم می‌فرماید:

(لَوْلَا تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ).^۲

قلب‌های شما مثل چمنزاری شده که در و دیوار ندارد، از همه طرف حیوانات داخل می‌شوند و انواع فضلات می‌ریزند، طبیعی است که چنین جایی، جای زندگی نخواهد بود. قلبی هم که چنین وضعی به خود گرفته و از هر سو، انواع افکار شیطانی به آن هجوم آورده و داخل و خارج می‌شوند و آلودگی‌ها بوجود می‌آورند، طبیعی است که دیگر مجالی برای ارتباط با خدا و اولیای خدا در آن نمی‌ماند و اگر چنین نبود آنچه را که من می‌بینم شما

۱- غلطاندن در خاک.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۹۲.

هم می‌دیدید و آنچه را که من می‌شوم شما هم می‌شنیدید.

سند عزّت و افتخار ایرانیان

حضرت امام رضا علیه السلام به ایران آمد و در ایران به شهادت رسید و بدن مقدّسش هم در این سرزمین به خاک سپرده شد و پناهگاهی بزرگ برای مردم این آب و خاک گردید. اما می‌شود گفت: بزرگترین و پربرکت‌ترین اثری که از آن حضرت در این کشور باقی ماند، همین حدیث پرمحتوای توحید است که در شهر نیشابور اعطا فرموده است.

این حدیث نفیس، سند شرف و عزّت و افتخار ما ایرانیان است که به دنیا اعلام کنیم ما نسخه‌ی شفابخش به عالم انسان را داریم. ما برنامه‌ی کشیدن حصار امن و امان بر گرد همه‌ی دل‌ها و جوامع بشری را داریم. مردمی سطحی‌نگر خیال می‌کنند نشانِ عظمت و جلالت امام رضا علیه السلام همین گنبد و بارگاه طلا و گلدسته‌هاست، در صورتی که تنها گلدسته و گنبد طلا، انسان‌ساز نیست. آنچه که انسان‌ساز است حدیث نیشابور است که می‌تواند عالم انسان را به دامن توحید افکنده و در حصارِ ایمان قرار دهد و از عذاب دنیا و آخرت برهاند.

آیا جلد و کاغذ و چاپ عالی قرآن، انسان‌ساز است؟! این همه قرآن با جلد و کاغذ و چاپ اعلا در همه جا هست. کتابخانه‌ها پر از قرآن، خانه‌ها پر از قرآن، اما انسان کجا

است؟! آنچه که انسان می‌سازد، محتوای قرآن و سخن قرآن است که می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ...﴾^۱

ای ایمان‌داران؛ اقامه‌ی قسط و عدل کنید؛ عالم و عادل باشید [نه اینکه فقط قرآن چاپ کنید].

چاپ قرآن که چیزی نیست، حتی اگر قرآن را حفظ یا تفسیر کنید باز هم کافی نیست.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾^۲

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...﴾^۳

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۴

این دستورات آسمانی قرآن است که جامعه‌ی انسانی را به وجود می‌آورد، نه تکثیر نسخه‌های خوش چاپ قرآن و نه تنها افزودن بر تعداد قاریان و حافظان و مفسران قرآن.

گنبد طلایی و گلدسته‌های حرم امام رضا علیه السلام هم به تنهایی آدم‌ساز نیست. این همه افراد، داخل حرم می‌روند، آیا

۱-سوردهی نساء، آیهی ۱۳۵.

۲-سوردهی نحل، آیهی ۹۰.

۳-سوردهی نساء، آیهی ۵۸.

۴-سوردهی آل عمران، آیهی ۱۰۴.

همه آدم بیرون می آیند؟! چه بسا افرادی بروند و بیرون بیایند و

نه تنها نوری نگیرند بلکه بر ظلمت دل نیز بیفزایند:

﴿ وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾^۱

همین قرآن که برای مؤمنان شفا و رحمت است برای
ظالمان، خَسَارُ افزا و زیانبار است.

(رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ).^۲

چه بسا قرآن خوانی که ملعون [به لسان] قرآن است.

آنان که با آلودگی به حرام خواری و حرام کاری به حرم
می روند و السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ می گویند، در واقع
هتّاکی به امام می کنند و خشم امام را علیه خود برمی انگیزند.

البته هستند کسانی که زیر آن قبه‌ی نورانی و کنار آن
ضریح منور به سیر و سلوک روحانی می پردازند و به معراج
قُرْبِ الهی می روند اما آنها صاحب دلانی هستند که اول، به دامن
سختن افتاده اند و سپس سر به آستان حرمش نهاده اند. اول،
زیر قبه‌ی کلامش رفته اند و سپس زیر قبه‌ی طلایش رفته اند!
اول، حصار ایمان به دور قلب خود کشیده و اهواء نفسانی و
وسوس شیطانی را از حومه‌ی قلب بیرون ریخته و آنگاه با

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۸۴ و المحجّة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۸.

روحی صاف مقابل امام ایستاده و آماده برای انعکاس جمال
امام علیه السلام در آئینه‌ی قلب خود گشته‌اند.
آئینه باش و جمالِ پری طَلَعَتَانِ طلب
جاروب کن خانه و آنگاه میهمان طلب

محبوب خدا، دل باصفا

این صفای قلب و طهارتِ جان نیز ارتباطی به سواد و علم
و درس و بحث و حتی زیادی نماز و روزه‌های مستحبی ندارد.
چه بسیار بی سوادهای پاکدل که مورد عنایت قرار می‌گیرند و
چه بسیار عالمان و دانشمندان و سخنوران بی تقوا که مغضوب
و مطرود درگاه واقع می‌شوند.

این جمله از حضرت امام صادق علیه السلام است:

(تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَائٍ حَظِيْبًا مِصْقَعًا).^۱
چه بسا مردی را می‌بینی که چنان در سخنوری قهار و
زبردست است که در سخنش یک کلمه از او و لام
اشتباه نمی‌کند.

اَمَا:

(وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ).

قلب او از شب تاریک هم تاریک تر است.

و از آن طرف:

(وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُعَبِّرَ عَمَّا فِي قَلْبِهِ
بِلِسَانِهِ).^۱

مردی را می بینی که بقدری زبانش الکن است که قادر
نیست آنچه در دل دارد به زبان بیاورد از گفتن حرف
عادی اش عاجز است.

أما در عین حال:

(وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ).^۲

آن گونه که چراغ می درخشد، قلب او هم می درخشد [و
نورانی است].

داستان زن فقیر

صاحب منتخب التواریخ، از مرحوم حاج ملا غلامحسین
ازغدی، معروف به حاج آخوند نقل می کند که:

در فامیل ما، زنی بود خیلی باایمان و متعهد به وظایف
دینی ولی فقیر و تهیدست بود و در عین حال مناعت طبع هم
داشت و به کسی اظهار حاجت نمی کرد. او هر سال مقید بود
که پیاده به زیارت امام رضا علیه السلام برود و پیاده برگردد! فاصله ی
ازغد تا مشهد هم گفته اند تقریباً ۲۴ کیلومتر بوده است. وقتی هم

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۲۲.

۲- همان.

برمی گشت سوغاتی فراوانی برای همه‌ی بچه‌های فامیل می آورد؛ از قبیل کفش و کلاه و جوراب و نظایر اینها!! ما تعجب می کردیم که این زن فقیر، پیاده می رود و پیاده برمی گردد. این همه سوغاتی را از کجا می آورد؟! حاج آخوند می گوید: وقتی از او پرسیدم مادر، ما که می دانیم تو پول نداری، از کجا این سوغاتی‌ها را می خری؟! خیلی ساده گفت: آقا پول می دهد. گفتم: کدام آقا؟! گفت: آقا امام رضا علیه السلام. دیدم خیلی بی تکلف این حرف را زد، من تعجب کردم. گفتم: چطور آقا به تو پول می دهد؟ گفت: من وقتی جلوی ضریح می روم، آقا را می بینم داخل ضریح نشسته، سلام می کنم، آقا از من احوالپرسی می کند، از تعداد بچه‌ها می پرسد. من هم تعداد بچه‌ها را می گویم. به من پول می دهد که با این پول سوغاتی بخرم. بعد با تعجب گفت: مگر شما حرم می روید آقا را نمی بینید؟! من در جواب او سکوت کردم که چه بگویم! اگر بگویم می بینم، دروغ گفته‌ام. اگر بگویم نمی بینم مایه‌ی شرمندگی من نزد او می شود که او می بیند و من نمی بینم. من حرف او باورم نشد، با خود گفتم شاید می رود و آنجا از زوار گدایی می کند. از طرفی هم می دانستم که زن راستگویی است، تصمیم گرفتم امتحانش کنم.

سال بعد که وقت زیارتش رسید، عازم شدم بدون اینکه او باخبر شود، من هم دنبالش بروم. او به سمت مشهد حرکت

کرد من هم طوری که او نفهمد دنبالش رفتم و وارد مشهد شدیم؛ کاملاً مراقب بودم که با چه کسی ملاقات می‌کند. دیدم بدون اینکه با کسی ملاقات کند، وضو گرفت و بلافاصله رفت و داخل حرم شد، من هم رفتم و دیدم رفت جلوی ضریح ایستاد. ایستادنش طول کشید. من هم کنار در حرم ایستادم بینم با چه کسی ملاقات می‌کند و چه می‌کند؟ بعد از مدتی طولانی که جلوی ضریح بود برگشت و از حرم بیرون آمد، من هم دنبالش آمدم و در بیرون حرم رفتم جلو و سلام کردم. از دیدن من خیلی خوشحال شد. گفتم: مادر؛ کنار ضریح ایستادنت خیلی طول کشید. گفت: بله، آقا از من احوالپرسی زیاد کرد و حال بچه‌ها را یکی یکی پرسید. من هم گفتم که فلان بچه مرده و فلان بچه تازه بدنیا آمده.

گفتم: آقا، دیگر پول نداد؟ گفت: چرا، پول داد با آن سوغاتی بخرم. دستش را باز کرد، دیدم چند قران از پول‌های آن روز در دستش است. فهمیدم که راست می‌گوید. گفتم: مادر؛ این پول را به من بده چند برابرش را به تو می‌دهم. گفت: نه؛ نمی‌دهم! می‌خواهم با این پول سوغاتی بخرم. گفتم: به من بده برایت سوغاتی می‌خرم. گفت: نه؛ آقا گفته: خودم با همین پول بخرم. آری:

آینه باش و جمالِ پری طَلَعَتَانِ طلب

جاروب کن خانه و آنگاه میهمان طلب
حساب علم و سواد و قوانین کیفری و تربیت خانوادگی و
وجدان اخلاقی و ... این حرف‌ها نیست؛ اگر حصار ایمان پیدا
شد، درست می‌شود. امام رضا علیه السلام در این حدیث، نخست
سخن از حصن و حصار به میان کشید و فرمود: حصن، فقط
حصن توحید و ایمان است، بعد تذکر داد که:

(بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا).

یعنی، مراقب باشید که فریب نخورید. توحید و در
حصنِ امان بودن، مشروط به ولایت است و اعتقاد به ولایت و
امامتِ امامان از اهل بیت علیهم السلام شرط توحید است. همانگونه که
وضو شرطِ نماز است و نماز بی وضو باطل است، توحیدِ
بی ولایت هم باطل و هیچ و پوچ است.

شئون امام علیه السلام

امامت شئونی دارد:

مرجعیت دینی یک شأن از شئون امام است که باید
همه‌ی احکام دین از امام معصوم منصوب از جانب خدا گرفته
شود. احکام دین از غیر مسیر امام، باطل و بی ارزش است.
حکومت و زعامت اجتماعی هم شأن دیگر امام است و آن هم
شرایطی دارد.

شأن مهمّ دیگرش، هدایت باطنی است که قلب‌ها را تطهیر و تنویر می‌کند و جان‌ها را بسوی عالمِ قُربِ خدا حرکت می‌دهد. امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در پس پرده‌ی غیبت هم که هست در جان و روح ما تصرّف دارد؛ همانند طیبی که مراقب مریضش می‌باشد تا اختلال در مزاج او پیدا نشود. امام نیز مراقب حالات دل‌های ماست، گرچه ما خود متوجّه نباشیم.

داستان عبرت آموز بزَنْطی

احمد بن ابی نصر بزَنْطی که از اصحاب بزرگوار امام رضا علیه السلام است می‌گوید: یک روز دیدم امام علیه السلام کسی را با مرکبِ سواری شخصی خود فرستاده که مرا به محضرشان ببرند. از این لطف و عنایت بسیار خوشحال شده و سوار شدم و رفتم. مورد تکریم حضرتش قرار گرفتم. در محضرشان بودم تا شب شد، شام آوردند، در خدمتشان غذا صرف شد. چون تا منزلم راه قدری دور بود، فرمودند: حالا دیروقت است، همین جا استراحت کن. من هم از خدا خواسته گفتم: مطیع امر شما هستم. دستور دادند برای من رختخواب آوردند. هوا، تابستانی و ما هم بالای پشت بام بودیم، بخاطر استراحت من برخاستند و شب بخیر گفتند و از پله‌ها پایین رفتند. من که داخل بستر دراز کشیدم، این فکر به مغزم رسید که: عجب! معلوم می‌شود من خیلی بزرگ و قابل احترام بوده‌ام که امام، مرکب سواری خود

را دنبالم فرستاده و در خانه‌اش از من پذیرایی شایانی نموده و با من، هم غذا شده و بستر خواب برای من گسترده و...!!
شیطان همه جا در تعقیب انسان است، اینجا هم می‌خواهد با ایجاد حالت عُجَب و خودپسندی نورانیت دل را لکه‌دار سازد.

تا این فکر به مغزم رسید، صدای امام به گوشم خورد که: یا احمد؛ از جا پریدم! گفتم: لَبَّيْكَ، مولای من. فرمود: پایین بیا. از پله‌ها پایین رفتم، آنگاه به من فرمود: دستت را به من بده. دست مرا گرفت و فشاری داد، بعد فرمود: قصه‌ای برایت بگویم؛ وقتی صعصعة بن صوهان که از اصحاب جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام بود مریض شد، امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت او رفت و کنار بسترش نشست و اظهار لطف و عنایت فرمود و وقتی خواست برخیزد فرمود: صعصعه؛ نکند فردا، آمدن من به عیادتت را وسیله‌ی فخر و مباهات در میان دوستانت قرار داده و آن را به عنوان یک معیار عزّت و شرف، به رخ مردم بکشی که من آنم که امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت آمده است. نه، من یک وظیفه‌ی دینی داشتم که انجام دادم. تو این را به حساب خودت مگذار، بلکه به اعمالت بنگر که چگونه است؟ آمدن من، کنار بستر تو و عیادت من از تو، نجات بخش تو نخواهد بود. به حساب اعمال خودت برس که در روز جزا به عملت می‌نگرند.

امام همین قصه را نقل فرمود و خداحافظی کرد و رفت.^۱
دیگر به رخ من نکشید که تو چه فکری کرده بودی. من
فهمیدم که امام از ما فی الضمیر من باخبر گشته و خواسته مرا
تنبیه کند و از خطر عارضه‌ی عُجَب نجاتم دهد، مانند همان
طیبی که مراقب حال مریض است تا در خوراکش کج نرود.
امام هم مراقب حال من بود که این فکر در جان من مایه‌ی
هلاکت من نشود.

خدا کند که الطاف و عنایات امام عصر (ارواحنا فداه) نیز
متوجه قلب‌های ما بشود و ما را به حال خودمان رها نکند که:
(إلهی.. لا تکلنی إلی نفسی طرفةً عینِ أبداً).

اگر یک چشم به هم زدن، ما را به حال خود رها کنند،
افتاده‌ایم. ما خیال می‌کنیم امام، غایب است و در عالم کاری
ندارد. خیر، او علی الدوام در کار است: کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ.
البته حکومت اجتماعی‌اش شرایطی دارد تا شرط مردمی آن
حاصل نشود، ظاهر نمی‌شود؛ اما هدایت باطنی‌اش پیوسته در
جریان است و تعطیل‌بردار نیست. اگر عنایت او نباشد، هم نظام
عالم کبیر، مختل است و هم نظام عالم انسان، رو به سقوط و
زوال است. لطف و عنایت اوست که ما را در همین موقعیتی
که هستیم می‌پروراند و از سقوط نگه می‌دارد. خدا به حرمت

۱- اقرب الاسناد، صفحه‌ی ۲۲۲.

وجود اقدس او، این حال توجه را از ما برنهد و متوجهمان سازد که ریزه‌خوار خوان نعمت چه کسی هستیم.

(بِیْمَنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَبِوُجُوْدِهِ تَبَيَّنَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ).

حضرت امام کاظم علیه السلام در جمع فرزندان‌شان فرمودند:

(هَذَا أَحْوَكُمْ عَلَيَّ بِنُ مَوْسَىٰ عَالِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام
فَاسْتَلَوْهُ عَنْ آدِيَانِكُمْ وَاحْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ فَإِنِّي قَدْ
سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يَقُولُ إِنَّ عَالِمَ
آلِ مُحَمَّدٍ لَفِي صُلْبِكَ وَلَيْتَنِي أَدْرَكْتَهُ فَإِنَّهُ سَمِيَّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ).^۱

این برادران علی بن موسی عالم آل محمد است. راجع به دینتان از او سؤال کنید و گفتارش را درباره‌ی خودتان نگه دارید، زیرا من از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام بارها شنیدم که به من می‌فرمود: عالم آل محمد در صلب تو است و کاش من او را می‌دیدم او هم نام امیرالمؤمنین علی است.

نکته!

در میان امامان علیهم السلام چهار امام به نام علی هستند که حرمت مخصوص به خود دارند. همان‌طور که:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ...﴾^۱

تعداد ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا
روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده چهار ماه از آنها
ماه‌های حرام است...

یعنی ماه‌های محترمی که دارای احکام مخصوص
می‌باشند: «ماه‌های ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب».

دو اصل مهم تولی و تبری

از جمله مطالبی که لازم است مورد بحث و توجه قرار
گیرد مسأله‌ی «تولی» و «تبری» است که دو مطلب اساسی در
مذهب ما می‌باشند.

تولی نسبت به خاندان رسالت و تبری نسبت به دشمنان آن
خاندان کرامت و عصمت. تولی یعنی: دوست داشتن و تن به ولایت
کسی دادن و او را به عنوان ولی و سرپرست و صاحب اختیار خود
برگزیدن. تبری یعنی: از کسی بی‌زاری جستن و دوری کردن و او را
از خود طرد نمودن. ما موظف به تولی نسبت به خاندان
عصمت علیهم‌السلام هستیم؛ هم در مرحله‌ی اعتقاد و هم در مرحله‌ی
اخلاق و هم در مرحله‌ی عمل و همچنین موظف به تبری نسبت

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۶.

۲- گاهی تولی و تبرا گفته می‌شود ولی صحیح همان تولی و تبری است.

به دشمنان آن خاندان می‌باشیم؛ آن هم در هر سه مرحله از اعتقاد، اخلاق و عمل.

ما در مرحله‌ی اعتقاد معتقدیم: خداوند حکیم مقررّاتی برای زندگی انسان در دنیا به نام دین تشریح فرموده که راه نیل به حیات ابدی و سعادت جاودان را به وی ارائه می‌نماید و آن را عامل حیاتی انسان نامیده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و رسولش را اجابت کنید که شما را دعوت به چیزی می‌کنند که به شما حیات می‌بخشد و زنده‌تان می‌سازد...

از این بیان معلوم می‌شود: انسان بی‌دین، فاقد حیات انسانی است یعنی در عالم انسان مرده و در عالم حیوان زنده است و یک حیات تمام عیار حیوانی دارد که نفس می‌کشد، راه می‌رود، می‌خورد، می‌خوابد و اعمال غریزی می‌کند در حالی که از نظر قرآن، زنده آن کسی است که دین را شناخته و از روی حقیقت و واقع متدین به آن شده است. اوست که در دنیا حیات انسانی به دست آورده و در آخرت به حیات جاودانی الهی نائل خواهد شد.

نقش امام در حیات دین

بنابراین به حکم عقل، لازم است که خداوند حکیم این عامل حیاتی انسان را که دین است تحت حمایت کسی قرار بدهد که از هرگونه انحراف و سهو^۱ و اشتباه از لحاظ اعتقاد و اخلاق و عمل مصونیت داشته و در حریم حفظ خدا باشد و به اصطلاح گروه شیعه، معصوم باشد تا این متاع بزرگ آسمانی و مایه‌ی حیات جاودانی بشر را از دستبرد شیطان و ایادی^۲ وی در امان نگه دارد. از این رو است که ما طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه به حکم عقل واقع بین معتقدیم: دین خدا (این مایه‌ی حیات بشر) باید در تمام مراحل از تشریح و تبلیغ و تبیین در کنف حمایت انسانی معصوم قرار گیرد.

شما هیچگاه حاضر نمی‌شوید یک ماده‌ی غذایی را که مایه‌ی حیات شماست به دست کسی بسپارید که احتمال می‌دهید آن را مسموم کند. ده میلیون تومان پول خود را به کسی نمی‌سپارید که احتمال می‌دهید در آن طمع کند! آیا رواست که خداوند حکیم، دین را که مایه‌ی حیات ابدی بشر است در یکی از مراحل، به دست بشر عادی بسپارد که احتمال آلوده ساختن آن از روی عمد و یا سهو در وی می‌رود که در

۱- خطا، فراموش کردن.

۲- جمع ید به معنی دست، همدستان.

این صورت، علاوه بر این که خلاف حکم عقل و خلاف حکمت شده است اصلاً خیانتی بزرگ نسبت به عالم انسانیت تحقّق یافته که او را به هلاک ابدی افکنده است و حضرت خالق حکیم منزّه از هر گونه کار قبیح^۱ است.

﴿سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۲

پاک و منزّه است خدا و از آنچه می گویند بسی بالاتر است.

و لذا به حکم عقل لازم است دین از مرحله ی تشریح که آغاز می شود تا مرحله ی تبلیغ و تبیین در کنار نیروی عصمت قرار گیرد. تشریح دین از آن خداست که عالم قدس و تنزه از هر عیب و نقص است پس از آن مرحله ی تبلیغ است که کار پیامبر است و حقایق دین را از طریق وحی از عالم ربوبی می گیرد و به عالم انسان ابلاغ می کند و مرحله ی سوّم، مرحله ی تبیین و تشریح و تفصیل حقایق دین است که کار امام است و آن را از مقام نبوّت حتمیّه می گیرد و برای امت تبیین می کند و چنان که گفتیم به حکم عقل، باید دین در تمام مراحل، قرین عصمت و مصوئیت از خطا باشد! از خداوند حکیم به نبیّ معصوم و از نبیّ معصوم به امام معصوم برسد و تا آخرین روز عمر بشر از خطر

۱- دارای قبح و زشتی.

۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۴۳.

انحراف و اعوجاج^۱ و آلودگی محفوظ بماند. البته کاستی‌های زمان غیبت امام، معلول عدم آمادگی از جانب خود بشر است! وگرنه از جانب خدا حجت تمام است.

مرز تفکیک عقیده‌ها

بنابراین نقطه‌ی افتراق ما از اهل تسنن در همین نقطه‌ی اعتقاد و عدم اعتقاد به لزوم وجود امام است.

ما در برخی مسائل با آنها متفقیم مثلاً در اینکه امت اسلامی پس از پیامبر اکرم ﷺ نیاز به زعیم^۲ دارد تا زعامت اجتماع را به عهده بگیرد توافق داریم. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام):

(إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ).^۳

مردم به هر حال احتیاج به امیر فرمانروا دارند اعم از نیکوکار و یا بدکار.

چرا که هرج و مرج اجتماعی فسادهای بیشتر از فساد حکومت یک فرد فاسق است. در لزوم زعیم با هم متفقیم اگر چه در شرایط آن اختلاف نظر داریم که آیا باید آن زعیم منصوب از جانب خدا باشد یا انتخاب مردم کافی است و

۱- کجی و ناراستی و اعوجاج.

۲- دارای زعامت و رهبری، پیشوا.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۰.

همچنین در اینکه مردم برای فصل خصوماتشان نیازمند به قاضی هستند، توافق داریم و در شرایط آن مختلفیم و باز در اینکه ائمت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ و در زمان غیبت امام، احتیاج به فقهی دارند که استنباط احکام از کتاب و سنت بنماید توافق داریم و در شرایط آن مختلفیم. ما طائفه‌ی شیعه در این سه مطلب از لحاظ کلی با اهل تسنن اتفاق نظر داریم اگر چه از لحاظ شرایط و تفصیل، اختلاف نظرهایی عمیق و وسیع داریم ولی مطلب دیگری بسیار اصیل و مهم و سرنوشت ساز در کار است که آن نقطه‌ی افتراق ما از اهل تسنن می‌باشد. یعنی در این نقطه خط سیر ما از آنها جدا می‌شود و دیگر در هیچ جا به هم نمی‌رسیم تا منتهی الیه این دو خط سیر که فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ و فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ. گروهی در بهشت و گروهی در جهنم مستقر می‌گردیم.

امامت از نگاه شیعه

امام یعنی یک فرد انسان ممتازی که نوعی ارتباط خاص باطنی با عالم ربوبی و خداوند علیم حکیم دارد و از طریق ویژه‌ای که از حیظه‌ی درک ما بیرون است الهامات غیبی را از عالم بالا می‌گیرد و حقایق مُجْمَل^۱ دین مقدس را برای امت

۱- تبیین نشده.

تبيين می کند و این نوع ارتباط خاصّ باطنی از سنخ همان ارتباط خاصی است که رسول خدا با عالم بالا دارد و به نام وحی نامیده می شود. البته با این تفاوت که وحی نازل بر رسول ﷺ برای ابلاغ شرایع تشریح شده‌ی از جانب خداست و الهامات وارده‌ی بر قلب مبارک امام علیّ برای تبیین و تفصیل شرایع وحی شده‌ی بر رسول خداست و امامت به این معناست که ما شیعی‌ی امامیه بر اساس ادله‌ی عقلیه و نقلیه به آن معتقدیم و آن را جزء اصول مذهب خود می دانیم و اهل تسنّن آن را منکرند و جزء معتقدات دینی نمی شمارند.

آنها امامت را به معنای زعامت اجتماعی و حکومت می دانند و انتخاب ائمه را کافی در تحقّق آن می شمارند. ولی ما می گوئیم: امامت یک مرجعیّت خاصّ دینی باطنی است از سنخ نبوت که خداوند اهلیت آن را به افراد مشخصی عنایت فرموده است و آن تلازمی^۱ با مسئله‌ی حکومت و زعامت اجتماعی ندارد.

اگر ائمه به تبعیّت از امام برای تشکیل حکومت به پا خاستند امام، متصدی امر حکومت می شود و اگر عقب نشینی کردند؛ طبعاً امام نیز منزوی می شود. امیرالمؤمنین علیّ علیّه السلام بیست و پنج سال از امر حکومت منزوی بود! در آن مدّت، امام به معنای

۱- پیوستگی.

حقیقی اش بود ولی حاکم نبود. هم اکنون حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که در حال انزوا از امر حکومت است امام هست ولی حاکم و زمامدار سیاسی جامعه‌ی بشری نیست.

ما همانگونه که از ادراک حقیقت الوهیت و ربوبیت حضرت الله (جلّ جلاله) عاجز و ناتوان هستیم، از ادراک حقیقت وحی و نبوت و همچنین از ادراک حقیقت امامت که نوعی خاصّ از ارتباط غیبی با عالم ربوبی است عاجز و ناتوان هستیم! ولی این مطلب به حکم عقل در مرکز باورمان نشسته است که خداوند حکیم باید دین را که مایه‌ی حیات ابدی بشر است در تمام مراحل از تشریح و تبلیغ و تبیین در کنار نیروی عصمت بشانند و به دست انسان معصوم از پیامبر و امام بسپارد تا از هر گونه اختلاط و آلودگی از سوی افراد عادی مصون و محفوظ بماند و عرض شد اگر کاستی‌ها و نارسایی‌ها احیاناً در مسائل مربوط به دین در زمان کنونی که زمان غیبت امام معصوم علیه السلام است مشاهده می‌شود؛ معلول عدم آمادگی از جانب بشر برای ظهور باهرالتور آن ولی الله الاعظم است و گرنه از جانب خدا هیچگونه کوتاهی در حفظ و حراست دین این عامل حیاتی بشر به وجود نیامده است.

امام علیه السلام، کامل‌کننده‌ی دین

اینجا مناسب است به جملاّتی پر نور از امام ابوالحسن

الرضا علیه السلام متبرک بشویم که می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ ﷺ حَتَّىٰ أَكْمَلَ
لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ ﴿فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ﴾
وَ بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْهُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ
جَمِيعَ مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا^۱.

خدایوند عزوجل پیامبرش را از دنیا نگرفت [نبرد] تا
اینکه دین را برای او کامل نمود و قرآن را که بیان هر
چیزی در آن هست بر او نازل کرد و تمام آنچه که مورد
احتیاج مردم است از حلال و حرام و حدود و احکام در
قرآن بیان کرد.

﴿فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾﴾.

فرمود: در این کتاب ما از بیان هیچ چیز فرو گذار نکردیم.
بسته‌ای است که باید دست آشنایی آن را باز کند و
محتویات آن را به همه کس ارائه نماید.

﴿وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوِدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ﴾ «الْيَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَثَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ
رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۲.

و در حجّة الوداع که آخر عمر پیامبر ﷺ بود این آیه

۱- امالی صدوق، صفحه‌ی ۶۷۴.

۲- سوری انعام، آیه‌ی ۳۲.

را بر آن حضرت نازل کرد: امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای اینکه دین شما باشد پسندیدم.

(وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمْضِ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَي قَصْدِ السَّبِيلِ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلَمًا وَ إِمَامًا).^۱

امر امامت از کمال دین است [دین بی امامت دین ناقص است!] پیامبر از دنیا نرفت تا همه‌ی معالم و نشانه‌های دینش را برای امتش بیان کرد و راه‌هایشان را برایشان روشن ساخت [و علی را برای آنان نشان و امام بپاداشت].

(فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ).^۲

پس هر کس گمان کند که خدا دینش را کامل نکرده است، کتاب خدا را رد کرده و هر کس کتاب خدا را رد کند؛ کافر به قرآن شده است!

(إِنَّ الدَّلِيلَ وَ الْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّاطِقِ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْعَالِمِ بِأَحْكَامِهِ أَخُوهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ وَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

۱- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۱۲۱.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹۹.

امیرالمؤمنین... وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَاحِدًا بَعْدَ
وَاحِدٍ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا).^۱

حقیقت اینکه دلیل و حجت پس از پیامبر بر مؤمنان و
قیام کننده به تدبیر امور مسلمانان و سخنگوی از
جانب قرآن و عالم به احکام آن برادر پیامبر و خلیفه و
وحی او علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است و بعد از او
حسن و حسین و یکی بعد از یکی تا امروز ما.

این بیان از امام رضا علیه السلام نیز نشان دهنده‌ی این حقیقت
است که امامت، تکمیل کننده‌ی دین است و این عامل حیاتی
انسان وقتی به حد کمال رسیده و زنده کننده‌ی انسان می‌گردد
که تحت حمایت امام علیه السلام که دارای مقام عصمت است قرار
گیرد! وگرنه خاصیت حیات بخشی خود را از دست خواهد داد
و جامعه‌ی بشر عاری از دین مبدل به جامعه‌ی حیوانات خواهد
شد!! به فرموده‌ی قرآن:

﴿... كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾.^۲

...! اینان بسان چهارپایان بلکه گمراه‌تر از آنها‌ینند.

آشکار شدن باطن پلید مأمون

ظاهراً به صورت حدیثی از امامان علیهم السلام نقل شده که

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۰۷.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

فرموده‌اند: خدا را شکر می‌کنیم که دشمنان ما را از ابلهان قرار داده است. مأمون با تمام هوشمندی‌اش که در میان عباسیان از همه عالم‌تر و باهوش‌تر شناخته شده است، این چنین سفاهتی از خود نشان داد البتّه از این سخن امام علیه السلام بدیهی است که سخت برآشفته و کینه‌ی امام علیه السلام را به دل گرفت و سرانجام مسمومش کرد ولی امام در همین فرصت مناسب، وظیفه‌ی الهی خود را انجام داد و بطلان حکومت او و لزوم امامت و ولایت خود و آباء کرامش علیهم السلام را به گوش امت رسانید اگر چه در همین راه به شهادت رسید.

به‌راستی که عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد! از جمله خیر او به ما ایرانیان اینکه سبب شد این سرزمین، بدن مطهر و مقدّس هشتمین امام خود را چون جان شیرین در آغوش بگیرد و منبع فیض و خیر برای عالمیان گردد.

به هر حال امام به مرو رسیدند و مأمون به استقبال آمد و تجلیل و تکریم بسیار کرد. بعد از مدّتی تصمیم خود را با امام در میان گذاشت و گفت: می‌خواهم خلافت را به شما واگذار کنم! معلوم بود که قصد شیطنت دارد و گرنه آدمی که برادرش امین را برای رسیدن به سلطنت کشته است آیا ممکن است آن را به دیگری واگذار کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر منصب خلافت را خدا به تو داده است، تو حق نداری به دیگری بدهی و اگر خدا نداده است

پس مال تو نیست تا به دیگری بدهی!

مأمون گفت: پس شما ولایتعهدی را بپذیرید که پس از من حکومت از آن شما باشد.

فرمود: من پیش از تو مسموم از دنیا خواهم رفت! بعد از تو زنده نیستم تا ولیعهد تو باشم! مأمون گفت: با بودن من چه کسی جرأت تعرض به شما را می‌تواند داشته باشد؟
فرمود: اگر بخواهم می‌توانم قاتل خودم را معرفی کنم ولی مصلحت نمی‌بینم.

گفت: من می‌دانم چرا قبول منصب نمی‌کنی. می‌خواهی به مردم بنمایانی که زاهد و تارک دنیا هستی.

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از روزی که خدا خلقم کرده است دروغ نگفته‌ام و ترک دنیا برای دنیا نکرده‌ام ولی من می‌دانم مقصود تو از اصرار بر این که من ولایتعهدی را بپذیرم چیست.

گفت: بگو مقصودم چیست؟ فرمود: می‌خواهی به مردم بگویی علی بن موسی تارک دنیا نبوده بلکه دنیا تارک او بوده است! اینک که دنیا برایش میسر شد، ولایتعهدی را به طمع نیل به خلافت پذیرفت. مأمون از این سخن سخت برآشت و با درزنده‌خویی تمام گفت: از نرمی من سوء استفاده کرده‌ای؟ به خدا سوگند اگر نپذیری گردنت را می‌زنم!

امام علیه السلام لحظاتی چند سر به پایین افکند و بعد فرمود:

اینک که کار به اینجا رسید، من از سوی خدا موظف نیستم خودم را به کشتن بدهم، می‌پذیرم. ولی به این شرط که هیچگونه دخالت در امر حکومت و عزل و نصب افراد نداشته باشم. تنها از دور ناظر جریانات باشم. او هم به این شرط قانع شد و تصمیم خود را برای اعلان عمومی و رسمیت دادن به منصب ولایتعهدی امام علیه السلام عملی کرد و مع الوصف از طرق گوناگون برای لگه‌دار کردن شخصیت معنوی امام علیه السلام می‌کوشید ولی نتیجه نمی‌گرفت و به عکس بر محبوبیت امام در میان امت افزوده می‌گشت!

اساس خوبی و فضیلت‌ها

عرض شد: مادر سه بُعد اعتقاد و اخلاق و عمل نسبت به خاندان عصمت، وظیفه‌ی تولی و نسبت به دشمنان، وظیفه‌ی تبرّی داریم! اکنون برای توضیح همین مطلب به این حدیث شریف که مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده توجه فرماید.

(نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ).

ما اساس و بنیاد هر خیر و خوبی هستیم و هر چه نیکی است از فروع ماست [درخت مبارک و شجره‌ی طیبه‌ای هستیم

که شاخه‌های آن جز فضیلت و تقوا، میوه‌ای نمی‌دهد!]

(فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَطْمُ الْعَيْظِ

وَ...).

در شمار نیکی هاست: توحید، نماز، روزه و خشم فرو

خوردن و...

(وَعَدُوْنَا أَضْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ
فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكُذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ التَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ
وَ أَكْلُ الرَّبَا وَ...).

دشمنان ما ریشه و بنیاد همه‌ی بدیها هستند هر چه پلیدی
و زشتی است از فروع و شاخه‌های درخت ناپاک و
شجره‌ی خبیثه‌ی دشمنان ماست. دروغ و بخل و نثمای و
قطع رحم و رباخواری و... همه از فروع و شاخه‌های
ناپاک آنهاست.

(فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ
غَيْرِنَا).^۱

بنابراین دروغ گفته آن کسی که پنداشته است که با ما [و از
پیوند خوردگان به درخت تقوی و طهارت ماست] در حالی
که او [به گواهی اخلاق و اعمال قبیحش] وابسته به غیر ما [و
از پیوند خوردگان به درخت ناپاک دشمنان ماست].

این حدیث شریف هشدار می‌دهد که ما مدعیان تویی به

اهل بیت رسول ﷺ و تبرّی از دشمنان آن خاندان طهارت ﷺ
که به خود بیاییم و اخلاق و اعمال خود را که میوه و محصول

۱- کافی، جلد ۸، صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳.

درخت وجودمان می‌باشد دقیقاً مورد بررسی قرار بدهیم و ببینیم با میوه و محصول کدام یک از آن دو درخت طیب و خبیث مشابَهت دارد؟ اگر دیدیم (العیاذ بالله) آنچه از درون و برونمان نشأت گرفته و بارز می‌گردد؛ درست نقطه‌ی مقابل اخلاق و اعمال اعمال خاندان عصمت است و مشابه اخلاق و اعمال دشمنان‌شان! نه کسب و کاری منزّه داریم و نه خانواده‌ای مبری! نه از فضایل اخلاقی برخورداریم و نه از قبایح عملی برکنار.

رسالت ما!

اگر چنینیم باید در راه و رسم خود تجدید نظر کنیم و ببیندیشیم مبادا از نظر اخلاقی و عملی از پیوند خوردگان به شجره‌ی خبیثه‌ی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام باشیم و پیش خود پنداریم که از پیوند خوردگان به شجره‌ی طیبه‌ی اهل بیت رسولیم و آنگاه عمری با همین پندار غرورآمیز آلوده‌ی به انواع گناهان به سر ببریم و ناگهان چشم باز کنیم و خود را در روز قیامت در صفّ آل زیاد و آل ابی سفیان محکوم به عذاب الهی ببینیم! این هشدار امام صادق علیه‌السلام را آویزه‌ی گوش خود کنیم که فرموده است:

(فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا).
 دروغ گفته آن کسی که پنداشته است با ماست؛ در حالی
 که آویخته‌ی به شاخه‌های درخت دشمنان ماست!

هیچگاه این غرور در ما پیدا نشود که چون حبّ علی علیه السلام داریم؛ پس هرگز روی جهنّم را نخواهیم دید و عذابی نخواهیم چشید! اگر چه با آلودگی به انواع معاصی از دنیا برویم. البته ما هم معتقدیم که:

(حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ).^۱

اما نه به این معناست که هر گناهی از محبّ علی صادر شود تأثیر تخریبی در روح و جان او نخواهد داشت و هرگز مستوجب عذاب الهی نخواهد شد. بلکه منظور این است که هیچ گناهی نمی تواند راه نجات را به روی محبّ علی علیه السلام ببندد و او را مستوجب خلود در جهنّم بسازد اما آلودگان به گناهان اگر بی توبه از دنیا بروند ابتدا باید در برخی از درکات جهنّم تطهیر بشوند تا شایستگی همنشینی با پاکان از اولیاء خدا را در درجات اعلای بهشتی به دست آورند.

سفارش امام رضا علیه السلام به اهل ایمان

اینجا مناسب است حدیثی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام

بشنویم، مخصوصاً جوانان و نوجوانان عزیز عنایت فرمایند:

(لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ دَعِرًا مِّنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظَ عَلِيٍّ

الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ وَ أَوْقَعَهُ

فِي الْعُظَائِمِ^۱.

شیطان از انسان مؤمن، ترس و وحشت دارد و به او نزدیک نمی‌شود، مادام که مراقب و محافظ نمازهای پنجگانه‌اش باشد ولی همین که آن را ضایع کرد [از وقتشان تأخیر انداخت یا رعایت حضور قلب در هنگام انجامشان نکرد] شیطان بر او گستاخ می‌شود و او را به دامن گناهان بزرگ می‌افکند.

از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در ساعت آخر عمر شریفش دستور داد افراد خانواده و فامیل کنار بسترش گرد آمدند و نگاهی به همه‌ی آنها کرد و فرمود:

(لَا تَنَالُ شَفَاعَتُنَا مَنِ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ)^۲.

کسی که نماز را سبک بشمارد، شفاعت ما [اهل بیت رسول] به او نمی‌رسد.

ما که چشم امیدمان دوخته به شفاعت اهل بیت رسول علیهم السلام است، توجه داشته باشیم که با کمال صراحت فرموده‌اند، شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک بشمارد نخواهد رسید و سبک شمردن نماز گاهی با تأخیر انداختن از اوّل وقت است و گاهی با عدم رعایت آداب ظاهری و باطنی‌اش، مخصوصاً خنثی کردن

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۲۳.

۲- کافی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۰.

آثار روحی آن با ارتکاب گناهان.

البته می‌دانیم که نماز، تنها همین صورت ظاهری‌اش نیست که با قیام و رکوع و سجود انجام می‌دهیم بلکه قسمت عمده‌ی اثرگذاری آن در روح آدمی است که حال توجّه به خدا را در قلب ایجاد می‌کند و این اثر با تداوم و تکرار شبانه‌روزی در مزرع دل راسخ گشته، رو به شدّت و قوّت می‌رود و سرانجام آدمی یک انسان الهی می‌گردد و چون خورشید تابان وارد عالم برزخ گشته، در دامن لطف خدا و اولیای خدا مورد عنایات خاصّه قرار می‌گیرد.

تأثیرات زیانبار گناه

متأسفانه ما اثر روحی نماز را با ارتکاب گناهان خنثی می‌کنیم و از بین می‌بریم و لذا می‌بینیم بعد از چند سال نمازهای واجب شبانه‌روزی گذشته از نمازهای مستحبّی آن اثر روحی معرفت و محبّت خدا را که باید دستاورد نمازهای چند ساله‌ی ما باشد، در دست نداریم.

﴿...ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

با آن که خداوند رحمان رحیم ما را در هر شبانه‌روزی پنج بار در فاصله‌های زمانی کوتاه موظّف به نماز کرده که در

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

پیشگاه باعظمتش بایستیم و مستقیماً با او سخن بگوییم و با جمله‌ی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» عرض نیاز و بندگی به آستان اقدسش بنماییم و با تکرار پنج بار این شرفیابی در هر شبانه‌روز، رابطه‌ی بندگی با خالق خود را استوارتر گردانیم و در همه جا و در همه حال، خود را حاضر در محضر او ببینیم و کمترین نگاه و گفتار و کرداری که برخلاف رضای او باشد، از خود بروز ندهیم. اوّل صبح که گفتیم:

﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾.

ای خدا، من تنها تو را می پرستم و تنها از تو کمک می طلبم. سر کار که رفتیم، به یاد گفته‌ی صبح خود باشیم، پیروی از هوای نفس خود ننماییم و جز او احدی را مؤثر در زندگی خود ندانیم. اگر لغزشی از ما صادر شد، اوّل ظهر باز به نماز بایستیم و با عذرخواهی بگوییم: ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾؛ و اثر آن لغزش را از صفحه‌ی جانمان بزداییم. باز اگر لغزشی پیش آمد، اوّل مغرب به عذرخواهی بایستیم و بگوییم: ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾؛ تا عاقبت حقیقت توحید در عبادت و استعانت از خالق در جوهر جانمان ملکه‌ی راسخه گردد و گرنه اوّل صبح گفتن ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ و دنبال آن گناه، این بدیهی است که اثری از نماز در صفحه‌ی قلب باقی نمی ماند و این چنین نمازی به تمسخر و استهزاء شبیه تر می شود تا به عبادت.

در جواب ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ ما می گویند: ای دروغگو، تو از هوای نفس خویش اطاعت می کنی، آنگاه به من می گویی ای خدای من، تنها تو را عبادت می کنم.

گستاخی شیطان بر اثر ضایع شدن نماز

امام رضا علیه السلام فرمود: کسی که نماز را ضایع کند و حق آن را رعایت ننماید، شیطان بر او گستاخ می شود و او را به دامن گناهان بزرگ می افکند. بنابراین، ما که مرتب نماز می خوانیم و مرتب هم گناه می کنیم، معلوم می شود ما نمازها را ضایع می کنیم و شیطان را بر خود مسلط می سازیم. از اینرو است که می بینیم شیطان در تمام شئون زندگی ما راه یافته و همه چیز ما را از خانواده و بازار و خیابان و کسب و کار، آموزشگاه و کارگاه گرفته تا تجارت و صنعت و سیاست و... را آلوده به گناه کرده و جایی را پاک و سالم از گناه باقی نگذاشته است. این برای این است که ما در هیچ جا حرمت نماز را که یک وظیفه‌ی همه جایی و همگانی است رعایت نکرده ایم و ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ صادقانه به خدا خالق مهربانمان نگفته ایم و او هم به کیفر این بی حرمتی نسبت به نماز، شیطان را مسلط بر ما کرده و زندگی ما را به تباهی کشیده است. پس صدق مولانا ابوالحسن الرضا علیه السلام:

﴿لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ دَعِرًا مِّنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظَ عَلَيَّ﴾

الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ وَ أَوْقَعَهُ
فِي الْعِظَائِمِ).

انسان مؤمن، مادام که پاسدار حرمت نمازهای پنجگانه
باشد، شیطان جرأت نزدیک شدن به او را در خود
نمی بیند، اما همین که او نسبت به نماز بی اعتنا شد و حق
آن را ادا نکرد؛ شیطان بر او گستاخ می شود و او را مبتلا
به ارتکاب گناهان بزرگ می کند.

تقیّد خاصّ امام علیه السلام به اقامه ی نماز اوّل وقت

راوی گوید: در یکی از سفرها خدمت امام رضا علیه السلام
بودم، وقت نماز ظهر رسید، امام علیه السلام از مرکب پیاده شد و به من
فرمود: اذان بگو، گفتم: همراهان عقب مانده اند، توقّف کنیم
آنها هم برسند و تشکیل جماعت در نماز بدهیم و ثواب بیشتر
بیریم. فرمود: نماز را از اوّل وقت تأخیر نیندازید، تشکیل
جماعت در نماز با دو نفر هم می شود.

این درسی است برای ما که به هنگام فرارسیدن وقت
نماز باید دست از هر کاری کشید و به نماز ایستاد و امر و
فرمان خدا را بر هر امر و فرمانی مقدّم داشت و متأسّفانه این
دستور در اغلب مجالس ما اعمّ از عزا و عروسی رعایت
نمی شود و استخفاف^۱ به شأن نماز و فرمان خدا می گردد.

توجه امام رضا علیه السلام بر شیعیان

از موسی بن سیار نقل شده: روز اوّلی که امام رضا علیه السلام وارد مرو شد، من خدمتش بودم، صدای گریه و شیون به گوش رسید. دیدم جمعیتی جنازه‌ای روی دوش می‌آورند. امام علیه السلام تا چشمش به جنازه افتاد؛ از مرکب پیاده شد، رفت، زیر جنازه و آن را به دوش گرفت و همراه تشیع کنندگان به راه افتاد. در بین راه به من فرمود: ای موسی، هر کس جنازه‌ی دوستی از دوستان ما را تشیع کند، از گناهانش بیرون می‌رود مانند روزی که از مادر متولد شده است.

وقتی جنازه را کنار قبر گذاشتند، دیدم امام علیه السلام جلو رفت و کنار جنازه نشست و دست روی جنازه گذاشت و فرمود: ای فلان و پسر فلان. (اسم او و اسم پدرش را برد) بشارت باد بر تو بهشت، دیگر غمی نخواهی داشت!

من از این رفتار امام علیه السلام سخت تعجب کردم، پیش خود گفتم این اوّلین روز و اوّلین باری است که امام علیه السلام وارد این شهر می‌شوند و کسی را نمی‌شناسند. با این میّت از کجا آشنا شده‌اند که اینگونه درباره‌اش اظهار محبت می‌کنند.

امام علیه السلام از فکر من آگاه شد و فرمود: تو مگر نمی‌دانی که هر روز صبح و شام اعمال دوستان ما به ما گزارش داده می‌شود و لذا من او و پدرش را می‌شناسم و از تمام اعمالش باخبرم!

گفتار سوّم

آثار و برکات زیارت

زیارت مقبول!

زیارت اولیای خدا وقتی ارزش خاصّ به خود را خواهد داشت که با معرفت به حقّشان توأم باشد و معرفت به حقّ امام و اعتقاد به امامت آن هادی الی الله نیز لازمه اش پیروی از او و عمل به فرامین خداست که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند:

(فَاعْمَلُوا وَ اطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلَّبُوا).^۱

عمل کنید [به دین خدا] و دستورات او را پیروی کنید و اتکال [به محبت ما] نکنید.

تنها محبت ما را کافی در نجات خود ندانید! حلال و حرام خدا را سبک نشمارید، ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله آنگاه اثربخش است که با عبادت خدا همراه باشد! هم چنان که عبادت خدا نیز وقتی اثربخش است که با ولایت اهل بیت صلی الله علیه و آله توأم باشد!

چند بیت شعر پرمحتوا منسوب به امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده که ظاهراً انشاء حضرت عبدالمطلب جدّ

۱- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۱۵۳.

بزرگوار رسول اکرم ﷺ باشد و امام علیؑ آنها را انشاء
می فرموده است:

يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا وَ مَا لَزِمَانَا عَيْبُ سِوَانَا
مردم، همگی عیب از زمان و روزگار می گیرند [و]
می گویند عجب زمانه‌ی بدی شده است، در صورتی که [و]
زمان هیچ عیبی جز خود ما ندارد.

نَعِيبُ زَمَانِنَا وَ الْعَيْبُ فِينَا وَ لَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَاهَجَانَا^۱
ما عیب را به زمان خود نسبت می دهیم و حال آن که
عیب در خود ماست و اگر زمان زبان می داشت و به سخن
می آمد، عیب‌های ما را بیان می کرد [و معیوب بودن ما
را نشان می داد].

وَإِنَّ الدُّبَّ يَتْرَكَ لِحَمِّ دُبِّهِ وَ يَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا
هرگز گرگ گوشت گرگی را نمی خورد، ولی ما آشکارا
یکدیگر را می خوریم!
لِسِنَانِنَا لِلْخِدَاعِ مُسَوِّكَ ظَنِّي فَوَيْلٌ لِلْغَرِيبِ إِذَا آتَانَا^۲

برای فریب دادن مردم، پوست آهو بر خود پوشیده ایم و
گرگ در لباس میش شده ایم، پس وای به حال آدم
ناشناسی که روبه سوی ما آورد [که چه گمراهی‌ها

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۵۹.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۱۱.

خواهد دید و میان چه درّه‌ها خواهد غلطید].

رفع غصّه به سبب زیارت حضرت رضا علیه السلام

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

(سَتُدْفَنُ بَضْعَةً مِنِّي فِي أَرْضِ خُرَاسَانَ مَازَارَهَا

مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ كُرْبَتَهُ)؛

به زودی پاره‌ای از پیکر من در زمین خراسان دفن می‌شود

که هیچ آدم غصّه‌داری او را زیارت نمی‌کند؛ مگر این که

خدا اندوه و غصّه‌ی او را برطرف می‌سازد.

ز در درآ و شبستان ما منور کن

دماغ مجلس روحانیان معطر کن

به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان

درآ، درآ و تماشای طاق و منظر کن

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس

به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن



امام ثامن ضامن که می‌تواند کرد

به یک اشاره به هر لحظه‌ی سپهر پدید

ولی ایزد یکتا که دست همّت او

هماره قفل مهمّات خلق راست کلید

محیط از شرف بندگی آل رسول

به دولت ابد و ملک لایزال رسید

زیارت، افتخار و اشتیاق شیعه

از شعائر بسیار بزرگ و افتخارآمیز ما شیعه‌ی امامیه

«شعار زیارت» است که ما بر اساس محبتی که نسبت به خاندان

رسالت ﷺ داریم و همین را شرف و سرمایه‌ی سعادت خود

در دنیا و آخرت می‌دانیم و خداوند متان در قرآن کریمش

مودت اهل بیت ﷺ را به عنوان اجر رسالت رسول خود ﷺ

نشان داده و فرموده است:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾^۱

[ای پیامبر به امت خود] بگو: من در قبال این زحمتی که

کشیده [و شما را با خدا مرتبط ساخته و راه تقرب به او را

نشانتان داده‌ام] اجری جز این نمی‌خواهم که نسبت به

خویشاوندان من ابراز مودت بنمایید...

بدون تردید، هیچ کس مانند خدمت رسول خدا ﷺ

به عالم انسان خدمت نکرده است، اوست که عالی‌ترین نوع

احسان و انعام را که هدایت به سوی خدا و حرکت دادن این

بشر خاکی و رساندن او به عالم قرب الهی است به انسان

عنایت فرموده است و لذا به حکم عقل و وجدان و انصاف، آدمی موظف است در برابر این خدمت بزرگی که رسول خدا ﷺ به او کرده، اجر و مزدی مناسب بپردازد؛ ولی او به امر خدا فرموده است: من از شما هیچ اجر و مزدی نمی خواهم، تنها چیزی که از شما توقع دارم این است که دوستدار خویشاوندان من باشید. آنگاه توجه داده که این دوستی و مودت شما نسبت به خاندان و اهل بیت من، نه به نفع من است و نه به نفع اهل بیت من، بلکه:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...﴾^۱

[خدا فرموده که] بگو: آن اجری که من از شما خواسته‌ام [نفعش] عائد خود شما می گردد [زیرا]...:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۲

بگو: من برای رسالتم از شما اجری جز این نمی خواهم که کسی بخواهد راهی به سوی خدایش بیابد.

اجر من، همین راهیابی شما به سوی خداست که از طریق مودت اهل بیت من تحقق خواهد یافت. درست مثل این است که پدری که هم ثروتمند است و هم قدرتمند، از پسر خودش نه

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.

۲- سوره ی فرقان، آیه ی ۵۷.

توقع کمک مالی دارد و نه کمک جسمی، به او می گوید: پسر، من برای تو زحمات فراوان کشیده‌ام؛ بدیهی است که تو به حکم وجدانت خودت را بدهکار به من می دانی و دوست داری که زحمات چندین ساله‌ام را جبران کنی، اینک به تو می گویم من تنها اجر و مزدی که از تو می خواهم، این است که خوب درس بخوانی و باز هم بدیهی است که شخص من از درس خواندن تو نفعی نمی برم، بلکه محضاً نفع خوب درس خواندن تو عائد خودت می گردد که فاضل و عالم و دانشمند می شوی و در میان مردم بزرگ و محترم به شمار می آیی.

پیوند با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که پدر روحانی عالم انسان است می گوید: من در مقابل زحماتی که در راه ارشاد و هدایت شما متحمل شده‌ام، اجر و مزدی که از شما می خواهم، محبت و مودتی است که از شما نسبت به خاندانم توقع دارم که در پرتو نور آن مودت، راه تقرب به خدا را روشن تر بسایید و آن را عاری از هرگونه انحراف و کجروی ببینید و به سعادت ابدی نائل گردید.

شاید فرق میان محبت و مودت این باشد که محبت یک امر قلبی است، اعم از اینکه در ظاهر گفتار و عمل بارز شود یا نشود، اما مودت آن محبت قلبی است که در مرحله‌ی گفتار و

عمل نیز ظاهر گردد.

حال، وظیفه‌ی ما امت اسلامی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام به دستور قرآن کریم، موَدّت است، یعنی هم قلباً دوستدارشان باشیم و هم از طریق زبان و عمل نیز آن محبّت را ظاهر سازیم و طبق دستوراتشان که دستور خدا و رسول خداست عمل کنیم و از جمله مظاهر محبّت اینکه در حال زنده بودنشان به زیارت خودشان و بعد از وفاتشان به زیارت قبر شریفشان برویم، چه آنکه لازمه‌ی قهری و طبیعی محبّت این است که هر محبّی دوست دارد خودش را به محبوبش نزدیک کند و با او هم صحبت و مأنوس گردد و تا آنجا که می‌تواند او را مورد تعظیم و تکریم قرار دهد و اگر به خودش دسترسی ندارد، به سراغ هر که و هر چه با او نسبتی دارد می‌رود و اظهار محبّت می‌نماید.

اشتیاق شیعیان به زیارت قبور شریف ائمه علیهم‌السلام

حال، ما دوستداران اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از عمق جان خویش، احساس محبّت نسبت به آن مقرّبان درگاه خدا می‌نماییم و دسترسی به وجود مبارک خودشان نداریم، با اشتیاق تمام به سوی مراقد منورشان می‌رویم و قبور شریفشان را در آغوش پر مهر و محبّت خود می‌فشاریم، آنها را می‌بوییم و می‌بوسیم و اشک محبّت می‌ریزیم و همین را یکی از راه‌های روشن تقرب به خدا و جلب رضا و خشنودی خدا

می دانیم. آری این شعار بسیار بزرگ و افتخارآمیز ما شیعی می
 امامیه است که اجر رسالت رسول الله الاعظم ﷺ را که به
 فرموده ی قرآن کریم ﴿مُودَّتْ ذِي الْقُرْبَى﴾ است، تقدیم آستان
 اقدسش می نماییم و به این لطف و عنایت خدا که نصیب ما
 فرموده است، در میان طوائف و فِرَقِ اُمَّتِ اسلامی می نازیم و
 می بالیم، هر چند دیگران مخصوصاً فرقه ی وهابیه جاهلانیه یا
 مغرضانه بر ما می تازند و ما را متهم به شرک می نمایند یا
 بدعتگذار می شمارند و منطقتشان این است که:

(اِذَا مَاتَ فَاتٍ)؛ انسان وقتی مُرد، نابود شده است.

دیگر چیزی از او باقی نمانده است. پیغمبر و امام علیهما السلام هم
 وقتی مردند دیگر نابود شدند و دیگر آثاری از آنها باقی نمانده
 است تا شما به سراغشان بروید و به آنها سلام کنید و آنها را
 وسیله ی بین خود و خدا قرار داده و حلّ مشکلات و قضای
 حوائج بخواهید و این منطق، همان انکار حیات برزخی^۱ است.

فضیلت زیارت از زبان رسول خدا ﷺ

رسول خدا ﷺ خطاب به امام امیرالمؤمنین علیا فرموده

است:

(يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وُلْدِكَ بِقَاعاً

۱- توجه عزیزان را به چگونگی اثبات حیات برزخی از نگاه قرآن در گفتار چهارم همین کتاب جلب می کنیم.

مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا).^۱

خدا قبر تو و قبر فرزندان تو را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ای از عرصات آن قرار داده است.

(إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءَ مِنْ مُحِبِّكَ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَ الْأَدَىٰ فِيكُمْ).

خداوند، دل‌های پاک سرشتان از دوستان تو را طوری قرار داده که به شما گرایش دارند و در راه شما همه گونه مذلت و اذیت و آزار را تحمل می‌کنند.

(فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يُكَبِّرُونَ زِيَارَتَهَا).

قبرهای شما را آباد می‌کنند و بسیار به زیارت قبرهایتان می‌آیند.
(أُولَئِكَ يَا عَلِيُّ الْمُخْصُصُونَ بِشَفَاعَتِي وَ الْوَارِدُونَ حَوْضِي).

ای علی آنها هستند که اختصاص به شفاعت من دارند و وارد بر حوض من می‌شوند.

(وَلَكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُورًا قُبُورَكُمْ بِزِيَارَتِكُمْ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّانِيَةُ بَرْنَاهَا).

ولی مشتفی فرومایگان از مردم پیدا می‌شوند که زور قبرور شما را مورد ذم و نکوهش قرار می‌دهند آنگونه که یک زن بدکاره را به خاطر کار زشتش مورد سرزنش قرار می‌دهند.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۳۸۲.

(أُولَئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا تَنَالُهُمْ شَفَاعَتِي وَلَا يَرُدُّونَ
حَوْضِي).^۱

اینان بدترین افراد امت من هستند که شفاعت من به آنها
نخواهد رسید و وارد بر حوض من نخواهند شد.

اینک ما شیعه‌ی امامیه از عمق جان و صمیم دل، خدا را
سپاسگزاریم که قلب ما را کانون حبّ علی و آل علی علیهم‌السلام قرار
داده که سعادت هر دو جهانی خود را در سر بر آستان اهل
بیت نبوت و خاندان رسالت علیهم‌السلام نهادن می‌دانیم و در مقابل
فرقه‌های مخالف مذهب خود، این آیه‌ی از قرآن را می‌خوانیم:

﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ
الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى﴾.^۲

بگو همه منتظریم [به انتظار روز حساب و جزا در این دنیا
زندگی می‌کنیم] پس شما هم منتظر باشید و به همین
زودی خواهید فهمید که چه کسانی یاران صراط مستقیم
بوده‌اند و چه کسانی راه یافته‌اند.

پیشینه‌ی اندیشه‌های وهابیان

حال آنچه که توجه به آن بر همه‌ی ما به خصوص
جوانان عزیز محترم بسیار لازم است این است که در زمان

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۳۸۲.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۵.

کنونی، موضوع ایجاد شک و شبهه و تردید در مسائل مذهبی
 از سوی دشمنان به ویژه فرقه‌ی افراطی وهابیه در اذهان
 ساده‌دلان به شدت در حال گسترش است و از طرق گوناگون
 مخصوصاً پخش و نشر کتاب‌ها و جزوه‌ها و تفسیر آیات قرآن
 به آراء انحرافی افرادی مزدور اجانب، مکتب حق تشیع را
 تحت عنوان ظالمانه‌ی شرک و کفر و بدعت مورد هجّمه قرار
 داده‌اند و می‌دهند و به زعم خود تنها حربه‌ی برنده‌ی خود را
 هم در این مصاف، قرآن نشان می‌دهند و خود را مسلمان
 قرآنی معرفی می‌کنند و می‌گویند: ما به اخبار و احادیث
 کاری نداریم، ماییم و قرآن، آنگاه افراد ساده‌لوح بی‌خبر از
 دسائس شیطانی هم خیال می‌کنند این یک طرز تفکر،
 روشنفکرانه است، غافل از اینکه این طرز تفکر ریشه‌ی
 چهارده قرنه دارد، یعنی هزار و چهارصد سال پیش در همان
 روزهای آخرین عمر پیامبر اکرم ﷺ که آن حضرت در بستر
 بیماری بود و جمعی از اصحاب حاضر بودند، دستور داد
 دوات و قلمی بیاورند تا چیزی بنویسد، برای روشن شدن
 برنامه‌ی کار امت بعد از خودش؛ عمر بن خطاب که در میان
 آن جمع بود، از قرائن پی برد که رسول خدا ﷺ می‌خواهد
 درباره‌ی خلافت علی علیه السلام بعد از خودش چیزی بنویسد، فوراً به
 سخن درآمد و با وقاحت تمام حرفی زد که انسان از نقل آن
 شرمند می‌شود (العیاذ بالله) گفت:

(إِنَّ الرَّجُلَ لَيُهْجَرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ).^۱

مرد تبار است و هذیان می گوید، کتاب خدا ما را کافی است [و نیاز به توصیه‌ای نداریم].

میان جمع حاضر اختلاف افتاد، بعضی گفتند: دوات و قلم بیاوریم و بعضی گفتند: لازم نیست. رسول اکرم ﷺ فرمود: از کنار بسترم برخیزید، در حضور من تخاصم نکنید. همین جریان، اولین پایه‌ی اختلاف در میان امت اسلامی شد و به دنبال آن سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل شد و به طور رسمی علی امیرالمؤمنین را که منصوب از جانب خدا و رسولش برای خلافت و حاکمیت در میان امت بود، کنار زدند و ابوبکر را علم کردند.

مقصود اینکه این طرز تفکری که امروز از نظر ساده لوحان بی خبر، طرز تفکر روشنفکرانه‌ای به حساب آمده است و جاهلانه دم از کافی بودن قرآن برای هدایت مردم می زنند و مرتب می گویند: قرآن، قرآن، احتیاج به اخبار و احادیث امامان علیهم السلام نداریم و قرآن ما را بس. این همان سخن شوم «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، است که چهارده قرن پیش عمر بن خطاب در کنار بستر پیغمبر اکرم ﷺ گفته و سنگ اول اختلاف را نهاده است و اکنون دنباله روها همان را تکرار

۱- الصوامر المهرقة سید نورالله قاضی تستری (شوشتری)، صفحه‌ی ۲۲۴.

می‌کنند و چنین می‌پندارند که متاعی تازه و نو به بازار آورده‌اند، در صورتی که بارها در گفته‌های پیشین عرض شده است که قرآن، خود نشان می‌دهد که نیاز به مبین دارد.

هدایتگری قرآن و عترت

این خطاب از جانب خدا به رسول مکرم ﷺ است:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

...ما این قرآن را به تو نازل کرده‌ایم تا آن را برای مردم بیان کنی...

و لذا آن حضرت، در زمان خود مبین احکام و معارف قرآن بود و برای زمان حیات بعد از خودش نیز عترت و اهل بیت علیهم‌السلام خود را به عنوان مبین قرآن معرفی فرمود که:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا).^۲

من پس از خودم میان شما دو وسیله‌ی گرانقدر هدایت باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم، مادام که متمسک به آن دو وسیله باشید، برای همیشه از ضلالت در امان خواهید بود.

۱- سوره نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- المراجعات، صفحہ‌ی ۱۹.

اینک ما شیعه‌ی امامیه افتخار به این مکرمت داریم که متمسک به هر دو یادگار باقی مانده‌ی از رسول اکرم ﷺ می‌باشیم و از این جهت خود را در هر دو سرا سعادت‌مند می‌دانیم و راستی اگر بیان رسول خدا ﷺ و بیان عترت آن حضرت در کنار قرآن نباشد، ما حتی همین نماز شبانه‌روزی خود را از حیث کیفیت و کمیت و اجزا و شرایط و مبطلات آن نمی‌توانیم از خود قرآن به دست آوریم تا چه رسد به سایر مسائل مربوط به روزه و خمس و زکات و حج و... و حقیقت اینکه قرآن به تنهایی و جدا از میین، نه تنها کافی در امر هدایت امت نمی‌باشد، بلکه وسیله‌ای می‌شود در دست شیطان صفتان برای اضلال مردم نادان، چنان که شده است.

ریشه‌ی اختلاف مذاهب

آیا تفرقه‌ی کنونی امت واحد اسلامی به هفتاد و سه فرقه، روشن‌ترین شاهد بر این حقیقت نیست؛ در حالی که قرآن در میانشان هست و همه‌ی این مذاهب مختلف نیز هر یک برای اثبات حقیقت مذهب خویش استناد به قرآن می‌کنند و مذهب مخالف خود را باطل می‌دانند. این برای همین است که قرآن را از میین خود که خدا مقرر فرموده بود جدا ساخته‌اند و در نتیجه، باطل خواهان شیطان صفت از این فرصت استفاده کرده و آیات قرآن را با آراء جاهلانه یا مغرضانه‌ی

خود تفسیر کرده‌اند و امت را به وادی‌های ضلالت و گمراهی
افکنده‌اند. خدا هم فرموده است:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ
لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

ما قرآن را شفا بخش و مایه‌ی رحمت برای مؤمنان نازل
کرده‌ایم، اما همین قرآن، درباره‌ی ظالمان جز تباهی و
خسران و زیان چیزی نمی‌افزاید.

(اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ
آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِ).

خدا فرموده است: من قرآن را که کتاب آسمانی من
است، همراه رسولم فرستاده‌ام تا معلم مردم باشد و محتویات
آن را به مردم تعلیم کند.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ
أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...﴾^۲

آیه نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی قرآن، نیاز به
معلم دارد، نه همه کس توانایی فهم تمام حقایق آن را دارند و
نه همه کس توانایی تعلیم آن حقایق را، بلکه تنها آورنده‌ی آن

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

که رسول مبعوث از سوی فرستنده‌ی آن است توانایی تعلیم آن را دارد و لذا رسول تا خودش حیات داشت، تعلیم کتاب می‌نمود و برای زمان پس از رحلت خود نیز با بیانات روشن و مکرّر به امر خدا، علیّ امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم او را به عنوان معلّم قرآن و مبیین مجملات آن، معین و مشخص فرموده است؛ بنابراین، تنها مرجع و ملجأ امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تعلیم معارف و احکام قرآن، علی امیرالمؤمنین و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان او می‌باشند و بس و لذا سراغ دیگران رفتن، جز راه گم کردن و سرانجام به مقصد نرسیدن نتیجه‌ای نخواهد داشت.

شفاعت از آبادگران قبور ائمه علیهم السلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وُلْدِكَ بِقَاعاً مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ
وَ عَرَصَاتٍ مِنْ عَرَصَاتِهَا...)^۱

خداوند، قبر تو را و قبر فرزندان تو را قطعه‌ای از قطعات

بهشت و عرصه‌ای از عَرَصَاتِ آن قرار داده است.

(...و إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ قُلُوبَ نُجَبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ

صَفْوَةٌ مِنْ عِبَادِهِ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَدَلَّةَ وَ
الْأَذَى فَيْكُمْ...).

... و خداوند عز و جلّ دل‌های نجباء از خلق و پاک
سرستان از بندگان خود را چنان کرده که گرایش به سوی
شما دارند و در راه شما تحمل ناملايمات می‌کنند...

(...فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يُكْثِرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّبًا مِنْهُمْ
إِلَى اللَّهِ وَ مَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ ﷺ...).

... آنها قبرهای شما را تعمیر می‌کنند و به زیارت قبرهای
شما می‌آیند و بدین وسیله تقرّب به خدا جسته و عرض
مودّت به رسول خدا می‌نمایند.

(...أُولَئِكَ يَا عَلِيُّ الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي وَ الْوَارِدُونَ
حَوْضِي وَ هُمْ زُورَارِي وَ حِيرَانِي عِدَافِي الْجَنَّةِ...).

... اینانند ای علی که مخصوص به شفاعت من می‌باشند و وارد
حوض من می‌گردند و همینانند که فردا زائران و همسایگان من
در بهشت خواهند بود...

(...يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ
سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ مَنْ زَارَ
قُبُورَكُمْ عَدَلَ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةٍ
الْإِسْلَامِ وَ خَرَجَ مِنْ دُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ
كَيَوْمٍ وَ لَدَتْهُ أُمُّهُ...).

...ای علی، هر کس قبرهای شما [امامان علیهم السلام] را تعمیر کرده و در محافظتش بکوشد، مثل آن است که در ساختمان بیت المقدس به سلیمان بن داود علیهما السلام اعانت و یاری نموده باشد و ثواب زیارت قبرهای شما برابری با ثواب هفتاد حج بعد از حجة الاسلام [حج واجب] می نماید و به هنگام بازگشت از زیارت شما، چنان از [آلودگی] گناهان بیرون می رود که مانند روز ولادت از مادر، طاهر از لوث معاصی می گردد...

(...فَأَبْشِرْ يَا عَلِيُّ وَبَشِّرْ أَوْلِيَاءِكَ وَ مُحِبِّيكَ مِنَ التَّعِيمِ بِمَا لَاعَيْنُ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَي قَلْبٍ بَشْرٍ...)

حال دلشاد باش ای علی و هم دوستداران خود را بشارت ده به نعمی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور نموده است.

(...وَلَكِنَّ حُثَالَةً مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُؤَارَ قُبُورِكُمْ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّانِيَةُ بَنِيهَا أَوْلِيكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا تَنَالُهُمْ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرُدُّونَ حَوْضِي).^۱

لکن [با این همه از شرف و فضیلت که بیان شد] فرومایگانی از مردم هستند که به زوار قبور شما چنان با

دیده‌ی تحقیر و توهین می‌نگرند که نسبت به یک زن
زناکار با آن نظر می‌نگرند و او را به سبب کار زشت
شرم‌آورش توبیخ و سرزنش می‌نمایند! این نابخردان،
بدان اَمّت من هستند که شفاعت من به آنان نمی‌رسد و
وارد حوض من نمی‌گردند!

کسب معرفت، قدم اول برای زیارت

حال آنچه که در رتبه‌ی مقدّم بر زیارت، توجّه به آن
لازم است، معرفت به حقّ امام و شناختن مقام امامت در حدّ
امکان است تا اهمّیت زیارت نیز معلوم شود. اینجا نقل این
حدیث از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام مناسب است:

راوی به نام عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید: خدمت امام
رضا علیه السلام که به ایران تشریف فرما شده بود، رسیدم و درباره‌ی
مسأله‌ی امامت - که مورد بحث و اختلاف در میان مردم بود -
طرح سؤالاتی کردم. امام علیه السلام تبسّمی کرد و فرمود:

(يا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدَعُوا عَنْ آدِيَانِهِمْ) ^۱

ای عبدالعزیز، مردم در جهل و نادانی مانده و در دینشان
فریب خورده و از حقیقت دور افتاده‌اند.

(هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزَ

فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ^۱.

آیا مردم می توانند قدر و منزلت امامت را بشناسند و بفهمند امامت یعنی چه [و امام کیست و خلافت رسول خدا ﷺ چه معنایی دارد] تا بتوانند امام انتخاب کنند [و خلیفه جای پیامبر بنشانند] تنها خداست که می تواند تعیین امام کند و جانشین پیامبر را انتخاب نماید، همان طور که رسول از جانب خداست و خودش فرموده:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۲

...خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد...

انتخاب امام معصوم

انتخاب امام نیز از جانب خداست، آنجا که به حضرت ابراهیم عليه السلام فرموده:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۳

...من تو را امام برای مردم قرار دادم...

آن هم بعد از طی مراحل نبوت و خلت^۴ و گذراندن

صحنه های امتحانی سنگین که فرموده است:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹۸.

۲- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۳- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۴- دوست صمیمی خدا شدن.

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... ﴿١﴾

پس از این که خدا، ابراهیم را با کلماتی در معرض آزمایش قرار داد و او آنها را به اتمام رسانید [و از همه‌ی آن صحنه‌ها پیروز مندانه بیرون آمد] خدایش فرمود: من [به تو منصب امامت دادم و] تو را امام برای مردم قرار دادم...

ابراهیم علیه السلام از این لطف و عنایت، آن چنان خوشحال شد

که با ابتهاج تمام عرضه داشت:

﴿... وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي...﴾

... آیا از ذریه و فرزندان من [نیز امام منصوب خواهد شد]...؟

﴿... قَالَ لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

... خداوند فرمود: امامت، عهد و پیمان مخصوص من است

و این عهد و پیمان من، در دسترس ظالمان قرار نمی‌گیرد.

ظالم منحصرأ کسی نیست که به دیگری ستم کرده

باشد، بلکه به فرموده‌ی قرآن:

﴿... وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾^۲

... کسی که از حدود دین خدا تعدی کند و از مرز بندگی

و عبودیت خارج شود، ظلم به خود کرده و ظالم

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

محسوب می شود...

(فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ).^۱

پس این آیه، مُهر بطلان روی امامت هر ظالمی زده است
تا روز قیامت.

اگر کسی در تمام مدت عمرش یک کار نامرضی خدا
مرتکب شده باشد، او به حکم آیه‌ی: «...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...»؛ ظالم محسوب می شود و هیچ ظالمی اهلیت
امامت ندارد، نتیجه این که «امام» باید معصوم از هرگونه خطا و
گناه باشد. بنابراین آیا کسانی که سال‌های متمادی از عمرشان
را در وادی کفر و شرک و انواع گناهان سپری کرده‌اند، این
صلاحیت را دارند که خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ و امام برای
امت اسلامی باشند؟!!

ویژگی‌های جانشین رسول الله ﷺ

امام رضا علیه السلام ضمن همین حدیث فرموده است:

(الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنَ الدُّنُوبِ مُبَرِّءٌ مِنَ الْغُيُوبِ مَخْصُوصٌ
بِالْعِلْمِ... مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا
اِكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَّابِ).

امام تطهیر شده از گناهان و تبرئه شده از عیب‌هاست! دارای تمام علم‌ها و فضل‌ها است بدون این که دنبال تحصیل آنها رفته و اکتساب از کسی کرده باشد بلکه عنایت خاصی است که از جانب خداوند بخشایشگر علوم به او شده است.

(فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ).^۱

بنابراین کیست که بتواند امام را به حقیقت بشناسد و آن چنان که هست توصیفش کند.

(الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هُوَ بِالْأَفْقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا الْأَيْدِي).^۲

امام مانند خورشید فروزان است که همه جا را نورانی ساخته و در عین حال خودش در افق قرار گرفته است، نه چشم‌ها می‌توانند او را بنگرند و نه دست‌ها می‌توانند خود را به او برسانند.

امام، همه چیز عالم را در پوشش نور ولایت خود قرار

داده که:

(بِيَمِينِهِ رِزْقُ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ تَبَيَّنَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ).^۳

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۴۳۹.

۲- همان، صفحه‌ی ۳۲۳.

۳- دعای عدیله.

روزی روزی خواران از کف با کفایت او می‌رسد و آسمان

وزمین در پرتو نور وجود او ثبات و بقا یافته است.

ولی نه چشم فکر آدمیان توانایی درک مقام آسمانی آن

نور الهی را دارد و نه دست عقل بشر قادر بر رسیدن به دامن

وصف آن برگزیده‌ی خدا می‌باشد. در عظمت منزلت انبیاء و

امامان علیهم‌السلام همین بس که خدا فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۱

ما آنها را امامان و پیشوایانی قرار داده‌ایم که به امر ما

هدایت می‌کنند...

آنگاه امر خود را نیز این چنین نشان داده که:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲

همانا امر او این است که هر چه را اراده کند، به او

می‌گوید: موجود شو و او بی‌درنگ موجود می‌شود.

البته این گفتن، گفتن لفظی نیست بلکه گفتن تکوینی

است که به معنای ایجاد است یعنی، اراده و خواستش

هستی بخش به اشیاء است. امام نیز به جعل و تقدیر خدا،

اراده‌اش اثرگذار در عالم است و همه گونه تحوّل و تغیر در

اشیاء ایجاد می‌نماید. چنان که حضرت عیسی علیه‌السلام به نقل قرآن

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

کریم به قوم خود می فرمود:

﴿...أَنْتِي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ
فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ
أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱

...من از گِل، شکل پرنده خلق می کنم و در آن می دمم به

اذن خدا پرنده می شود و نابینا و مبتلا به بیماری بَرَص را

شفا می بخشم، مرده ها را زنده می کنم به اذن خدا...

حاصل آنکه امام، موجود و مخلوق ممتازی است که

مورد عنایت خاصّ خدایش قرار گرفته و از این رو هم دارای

علم محیط به حقایق اشیاء است و هم واجد قدرت نافذی در

همه جا و در همه چیز عالم است و لذا تنها اوست که می تواند

مَجْرای فیض خدا قرار گیرد و بندگان خدا را به صراط مستقیم

دین هدایت کرده و در مسیر رو به حیات ابدی و سعادت

جاودان به حرکت درآورد و تشخیص و تعیین آن فرد هادی

الی الله نیز منحصراً شأن خداوند خالق عالم و آدم است و از

عهده‌ی احدی جز خدا بر نمی آید، چه آن که او خالق است و

می داند که شرایط امر امامت در چه کسی جمع است.

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾

و بر اساس همین منطق عقلی و قرآنی است که ما شیعه‌ی

امامیه اعتقاد بر این داریم که خداوند حکیم برای خلافت و جانشینی رسول مکرّمش ﷺ دوازده تن از اولیای مقرب درگاهش رامعین و مشخص فرموده و تمام مشخصات آنها را به وسیلهی رسول گرامی اش ﷺ در میان امت اعلام کرده که باید در هر زمان تا روز قیامت یکی از آن برگزیدگان الهی تکویناً حافظ نظام عالم و تشریحاً هادی آدمیان به صراط مستقیم حق باشند. اولشان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و دوازدهمینشان امام حجّة بن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. امید از خداوند متّان داریم که ما را با این عقیده زنده نگه دارد و با این عقیده بمیراند و با این عقیده در روز جزا مبعوثمان گرداند.

عصمت امامان علیهم السلام

عصمت از ارکان مسلم در مسألهی امامت است و ما معتقدیم که امام مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید معصوم از هرگونه خطا و گناه و اشتباه باشد تا ابلاغ وحی و تبیین وحی که به وسیلهی پیامبر و امام انجام می پذیرد، مورد قبول مردم قرار گیرد و احتمال خطا و اشتباه در آن راه نیابد و این که می گوئیم: امام معصوم است و ممکن نیست از او گناهی صادر شود نه به این معناست که امام علیه السلام قادر بر ارتکاب گناه نمی باشد، این که شرف و کمالی برای انسان نخواهد بود، این سنگ و آن دیوار هم قادر بر ارتکاب گناه نمی باشد. امام نیز انسان است و انسان

بر حسب سرشت و طبیعتش که دارای شهوت و غضب است می تواند هر کاری را اعمّ از زشت و زیبا انجام دهد؛ منتها امام انسانی است که در درجه‌ی اعلای از معرفت و شناخت نسبت به خدا قرار گرفته و آگاه از آثار شوم اعمال ناپسند در نزد خدا می باشد آنگونه که فکر ارتکاب آن اعمال به مغزش راه نمی یابد تا چه رسد به این که اقدام به ارتکابش بنماید.

مثالی برای روشن شدن مسأله‌ی عصمت

اگر ما بدانیم این غذایی که در دسترس ما هست غذای بسیار لذیذ و مطبوعی است و ما هم گرسنه و شدیداً میل و رغبت به خوردن آن داریم ولی می دانیم که مسموم است و خوردن آن همان و مردن همان، طبیعی است که ممکن نیست دست به سوی آن دراز کنیم اصلاً فکر خوردن آن را هم به مغز خود راه نمی دهیم، با این که هم میل شدید به خوردن آن داریم و هم قادر بر خوردن آن می باشیم. امام نیز بر اثر آگاهی کامل از آثار شوم گناه، از ارتکاب آن در حال عصمت است، آن چنان که ما از خوردن غذایی که علم به مسمومیت آن داریم، در حال عصمتیم و عامل مهمتری که سبب عصمت امام علیه السلام می شود، مسأله‌ی حضور در محضر خداست که به فرض اگر جهنّم و عذاب و کیفری هم برای ارتکاب گناهان در کار نباشد، تنها خود حضور در پیشگاه خدا مانع از این

است که امام مرتکب کاری شود که نزد خدا ناپسند است.

مثالی دیگر در مسأله‌ی عصمت

الان که ما جمعیتی هستیم و در این مجلس نشسته‌ایم، آیا ممکن است کسی از میان ما برخیزد و لخت مادرزاد بشود و چند تا معلق بزند؟! در صورتی که بداند احدی متعرض او نخواهد شد و هیچ پیامد بدی هم برای او نخواهد داشت. آیا ممکن است چنین کاری از کسی صادر شود؟ بدیهی است که ممکن نیست؛ چرا؟ چون خود را در محضر جمعی عاقل و بینا و محترم می‌بیند و از اقدام به چنین عملی حیا می‌کند. امام علیه السلام نیز که در درجه‌ی اعلای معرفت و شناخت خدا قرار گرفته و او را در همه جا و در همه حال حاضر و ناظر افکار و اعمال خود می‌بیند که قرآن فرموده:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي﴾^۱

آیا انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند؟

﴿...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲

...او با شماست هر جا که هستید و خدا از آنچه که انجام می‌دهید آگاه است.

لذا ممکن نیست با این توجه و حال حضور دائم در

۱- سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۴.

محضر خدا کاری که ناپسند در نزد خداست انجام دهد.

این جمله از امام صادق علیه السلام منقول است:

(عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ).^۱

دانستم که خدا ناظر بر من است، پس از او حیا کردم.

ما از مردم حیا می‌کنیم و در حضور آنها کار ناپسند

انجام نمی‌دهیم، ولی در خلوت از خدا حیا نمی‌کنیم و گناه

انجام می‌دهیم!! اما امام در همه جا خدا را حاضر می‌بیند و همه

جا را محضر خدا می‌داند، از اینرو او مطلقاً معصوم از هرگونه

خطا و گناه است.

امام علیه السلام، آگاه از قلب آدمیان

ما شیعه‌ی امامیه معتقدیم: امامان علیهم السلام که از جانب خدا

برای جانشینی رسول منصوب شده‌اند، علاوه بر دارا بودن مقام

عصمت و مصونیت از خطا، عالم به حقایق تمام اشیاء و قادر بر

تصرف در همه چیز عالم می‌باشند و از مافی الضمیر همه‌ی

آدمیان آگاهند.

نمونه‌ی اوّل

از باب نمونه به این داستان عنایت فرماید:

حسن بن علی و شاء گفته است: من تاجر بودم و

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۱۷۲.

جامه‌هایی برای تجارت به خراسان بردم. در آن موقع امام رضا علیه السلام نیز در خراسان بودند؛ من واقفی مذهب بودم و به امامت امام رضا علیه السلام معتقد نبودم (واقفی‌ها کسانی هستند که در امام کاظم علیه السلام متوقف شده و معتقدند که آن حضرت زنده و غائب است و ظهور خواهد کرد). اساس این مذهب نیز از ناحیه افرادی پول‌دوست درست شده است! جمعی از اینها وکیل امام کاظم علیه السلام در کوفه بودند و مردم وجوهات شرعی‌های خود را به آنها می‌دادند تا به امام کاظم علیه السلام برسانند. امام در زندان بغداد به شهادت رسید. آن وکلا موظف بودند که وجوه جمع شده را خدمت امام رضا علیه السلام برسانند که امام بعد از حضرت کاظم علیه السلام بود. ولی دیدند پول‌های به این فراوانی را تقدیم امام رضا علیه السلام کردن دشوار است. لذا این حرف را میان مردم پخش کردند که امام کاظم علیه السلام از دنیا نرفته و غائب است و ظهور خواهد کرد. ما باید پول‌ها را نگه داریم تا به خودش بدهیم.

حضرت امام رضا علیه السلام به یکی از آنها به نام علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی، که قسمت عمده‌ی پول پیش او بود، نامه نوشت؛ تا پول‌ها را نزد ایشان بفرستد. او گفت: امام کاظم علیه السلام که وصیت نکرده به شما بدهم. خودش زنده و غائب است و به خودش باید بدهم!

امام رضا علیه السلام مرقوم فرمود: پدر من از دنیا رفت و اموالش میان وراثش تقسیم شد. تو چه می‌گویی که زنده و غائب

است! عاقبت تسلیم نشد و پول‌ها را نداد. این حسن بن علی
و شاء هم از آنها بود ولی مستبصر شد و به راه آمد.

می‌گوید: من با مال التَّجَارَه وارد مرو شدم و به محض
ورود به منزل، غلام سیاهی نزد من آمد و گفت: مولای من
می‌گوید: آن حَبْرَه یا حَبْرَه را (که ظاهراً جامه‌ی چادرمانندی
بوده) بده. یکی از دوستان از دنیا رفته می‌خواهیم آن را کفن او
قرار دهیم. گفتم: مولای تو کیست؟ گفت: امام علی بن موسی
الرِّضَا علیه السلام. گفتم: من حبره ندارم. بین راه فروخته‌ام. رفت و
برگشت و گفت: مولای من می‌گوید: آن حبره در میان
بقچه‌ای با این رنگ و با این خصوصیت در وسط بار است. آن
را به من بده. از این نشانی دقیق تعجب کردم. پیش خود گفتم:
اگر راست باشد دلیل روشنی است بر اینکه وی امام است. به
غلامم گفتم: برو ببین اگر بقچه هست بیاور. وقتی برگشت و
بقچه به دستش بود من یادم آمد موقعی که می‌خواستم از منزل
حرکت کنم، دخترم این را به من داد که اینجا بفروشم و با پول
آن فیروزه بخرم و من اصلاً فراموش کرده بودم. از این جریان
معتقد شدم که آن حضرت امام است. آن جامه را به غلام دادم
و گفتم: به آقا بگو: هدیه است، پول نمی‌خواهم. رفت و
برگشت و گفت: آقا فرمود: این که مال تو نیست تا بتوانی آن را
هدیه کنی! مال دخترت بوده و به تو داده تا بفروشی و با پول آن
فیروزه بخری. این پول را بگیر و فیروزه بخر. معتقد شدم که او

حقّ است و از عقیده‌ی باطلم برگشتم. فردا صبح تصمیم گرفتم چند مسأله‌ی مشکل بنویسم و از آن حضرت بپرسم. چون ما عادت داشتیم، از امام کاظم علیه السلام نیز می‌پرسیدیم.

مسائل چندی نوشتم و به صورت طوماری در آستینم گذاشتم و در خانه‌ی حضرت آمدم. دیدم ازدحام جمعیت است و مردم در رفت و آمدند. من هم در گوشه‌ای نشستم ولی مطمئن شدم که نوبت به من نخواهد رسید؛ در همین حال دیدم خادمی آمد و گفت: علی بن حسن و شاء کیست و کجاست؟ من برخاستم و گفتم: منم. جلو آمد و طوماری به من داد و گفت: این جواب مسائل شماست. من غرق در حیرت شدم که هنوز من مسائل را نداده‌ام، چگونه جواب آمده است.

طومار را گرفتم و رفتم در گوشه‌ای نشستم و باز کردم و خواندم. دیدم تمام مسائل مرا یک به یک جواب داده‌اند. گفتم: خدایا! تو شاهد باش و پیامبرت شاهد باشد که من شهادت به حجیت و امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌دهم و او را امام زمان خود می‌دانم. بعد خدمتش رسیدم و ضمن صحبت به من فرمود: حسن بن علی و شاء همین ساعت علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی از دنیا رفت. او را بردند و دفن کردند و دو ملک برای سؤال از او آمدند. گفتند: (مَنْ رَبُّكَ)؛ جواب داد: «اللَّهُ رَبِّي»؛ پرسیدند: (مَنْ نَبِيُّكَ)؛ گفت: «مُحَمَّدٌ نَبِيِّي»؛ گفتند: (مَنْ إِمَامُكَ)؛ گفت: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ إِمَامِي»؛ یکی یکی امامان را

گفت تا رسید به امام کاظم علیه السلام. گفتند: امام بعد از او کیست؟
زبانش به لکنت افتاد و جوابی نداد! با حربه‌های آتشین بر سرش
کوبیدند و قبرش مملو از آتش شد و تا روز قیامت در آتش
است. حسن بن علی و شاء می گوید: من این را یادداشت کردم
بعد از چند روز از کوفه خبر آمد و معلوم شد همان روزی که
امام فرموده بود. او مرده و دفنش کرده‌اند.^۱

احاطه‌ی علمی امام رضا علیه السلام

شیخ مفید (رض) نقل کرده که مردی از طایفه‌ی بنی غفار
گفته است که یکی از ارادتمندان به امام رضا علیه السلام مبلغی از من
طلبکار بود. من پول نداشتم و او اصرار در طلب داشت، به فکر
افتادم که خدمت امام رضا علیه السلام بروم و از آن حضرت تقاضا کنم
که از مرد طلبکار برای من مدّتی مهلت بگیرد. در خانه‌ی امام
که رسیدم، دیدم امام علیه السلام سوار بر مرکب از خانه بیرون آمده و
قصد رفتن به جایی دارد، خجالت کشیدم که سر راه از امام
چیزی تقاضا کنم. همچنان ایستادم، امام علیه السلام موقع عبور از مقابل
من نگاهی به من کرد، از همین نگاه امام استفاده کردم و پس از
سلام عرض کردم: مولای من، فلان کس که از ارادتمندان
شماست، از من طلبی دارد و مُصرّ بر مطالبه است و من فعلاً

۱- بحارالانوار، جلد ۴۹، صفحه‌ی ۶۹.

دستم تهی است، تقاضا مندم از او برای من مدتی مهلت بگیرید. امام علیه السلام فرمود: داخل منزل من برو و بنشین تا من برگردم. ماه رمضان بود و من نماز مغرب را همانجا خواندم، بعد از نماز دیدم آن حضرت در حالی که جمعیتی همراهش بودند و سؤالاتی داشتند تشریف فرما شدند. آنها رفتند و من ماندم. به من فرمود: افطار نکرده‌ای؟ گفتم: خیر، دستور داد افطاری آوردند و بعد فرمود: آن بالش را بلند کن، زیر آن هر چه هست بردار. بالش را بلند کردم، دیدم کیسه‌ای است که داخل آن چند دینار طلاست! فرمود: چون شب و دیر وقت است غلامان من همراه تو می‌آیند تا تو را به منزلت برسانند. با آنها به منزلم رفتم و آنها برگشتند. من داخل منزل رفته و دینارها را شمردم، چهل و هشت دینار بود. طلب آن مرد از من بیست و هشت دینار بود. در میان دینارها یکی درخشندگی خاصی داشت، آن را برداشتم و دیدم با خطی روشن نوشته شده طلب آن مرد از تو بیست و هشت دینار است، بقیه را به مصارف دیگر زندگی‌ات برسان و حال آن که اصلاً من از مقدار طلب آن مرد چیزی به امام نگفته بودم!!^۱

گفتار چهارم حیات برزخی

اثبات حیات برزخی از نگاه قرآن

قرآن کریم صریحاً حیات برزخی را اثبات کرده و

فرموده است:

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

...[آنها که از دنیا رفته‌اند] پشت سرشان یا پیش رویشان

برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

و فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ

وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۲

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، نگوئید که مرده‌اند،

بلکه زنده‌اند ولی شما آگاهی از حیاتشان ندارید.

و روشن است که حیات برزخی، منحصر به شهدا

نیست، منتهی چون پس از جنگ بدر درباره‌ی شهدا میان مردم

بحث و گفتگو بود که آنها در چه وضعی هستند؛ آیه درباره‌ی

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.

آنها نازل شد که آنها را مرده به معنای نابود شده ندانید، آنها در عالم دیگری زنده‌اند. حال آیا باورتان می‌شود که شهدا زنده باشند، اما رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام که پایه‌گذار اصلی شهادت و حرکت به سوی خدا هستند مرده و نابود شده باشند (العیاذ بالله).

مرگ، نابود شدن نیست!

حاصل اینکه ما بر اساس آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام اعتقاد به حیات برزخی داریم و معتقدیم که انسان پس از مرگ و رفتن از این دنیا، هیچ و پوچ و نابود نمی‌شود بلکه انتقال از این عالم به عالم دیگری پیدا می‌کند و آنجا به حیاتی عالی‌تر از حیات دنیوی نائل می‌شود و لذا موت از نظر قرآن، امر عدمی (یعنی نیست و نابود شدن) نیست، بلکه امر وجودی است که متعلقِ خلقت قرار گرفته است، چنان که فرموده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...﴾^۱

خدا، کسی است که موت و حیات را آفریده است...
و جالب اینکه موت در آیه، مقدم بر حیات ذکر شده است و نشان می‌دهد که انسان در مسیر خلقت، مراحل را

پیموده و در هر مرحله از مرتبه‌ی پایین، به مرتبه‌ی بالا انتقال پیدا کرده است و از همین انتقال از مرتبه‌ی پایین به مرتبه‌ی بالا، تعبیر به موت شده است.

در اشعار مولوی نیز اشاره به این حقیقت شده که گفته است:

از جمادی مُردم و نامی شدم

وزنما مُردم ز حیوان سر زدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم

بار دیگر هم بمیرم از بشر

پس برآرم از ملایک بال و پر

بار دیگر از مَلک پَران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس همه‌ی این مراحل را انسان با مردن می‌پیماید، اما نه

مردن به معنای هیچ و پوچ شدن، بلکه به معنای از مرتبه‌ی

پایین به مرتبه‌ی بالا رفتن و برتر شدن، مگر این نیست که ما را

از خاک آفریده‌اند، این گفتار خالق ماست که می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...﴾^۱

از نشانه‌های علم و قدرت او اینک شما را از خاک

آفریده است...

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۰.

آری، او ما را از خاک و از عالم جماد حرکت داده به صورت نبات و گیاهی از زمین رویانیده است.

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾^۱

آن نبات و گیاه، خوراک گوسفندی شده و در وجود او تبدیل به گوشت گشته و گوشت آن حیوان، غذای پدر و مادر ما شده و در وجود آنها تبدیل به نطفه گشته و آن نطفه هم مراحل را از علقه و مُضْغَه بودن و جنین شدن پیموده و سرانجام، به صورت طفل از مادر متولد گشته‌ایم و همچنان از کودکی به جوانی و پیری تا روزی که از شکم مادر دنیا بیرون رفته وارد عالم برزخ و سپس وارد محشر می‌شویم و عاقبت سر از بهشت یا جهنم در می‌آوریم و برای همیشه باقی می‌مانیم.

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خُلِقْنَا وَإِيَّاكُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ).^۲

ای مردم، ما و شما برای ماندن خلق شده‌ایم، نه برای نابود گشتن.

مرگ به معنای نابود شدن نیست، بلکه:

(لِكَلِّتْكُمْ مِّنْ دَارٍ إِلَىٰ دَارٍ تُنْقَلُونَ).^۳

۱- سوره ی نوح، آیه ۱۷.

۲- الارشاد، جلد ۱، صفحه ۲۳۸.

۳- همان.

از خانه‌ای به خانه‌ی دیگری انتقال داده می‌شوید.
این چراغی است کزین خانه به آن خانه برند و لذا قرآن
نیز فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾^۱

هر جانی چشنده‌ی مرگ است...

اگر مرگ امر عدمی بود و به معنای نیست شدن،
چشیدنی نبود. معلوم می‌شود که یک امر وجودی است و
همچون غذایی است که انسان آن را می‌چشد، حالا یا تلخ
است و یا شیرین، تا مزاجش چه مزاجی باشد؛ اگر مبتلا به
بیماری کفر و نفاق است، در ذائقه‌ی جانش تلخ خواهد بود و
اگر متعمّم به نعمت اسلام و ایمان است و تقوا، در ذائقه‌ی
جانش شیرین و خوشگوار خواهد شد. به هر حال انسان است
که مرگ را می‌چشد، نه اینکه مرگ، انسان را می‌چشد و او را
از بین می‌برد.

نمونه‌هایی از حیات برزخی در قرآن کریم

آری انسان است که مرگ به معنای انتقال از عالمی به
عالم دیگر را در جان خود می‌یابد و به مرتبه‌ی بالاتری از
حیات تحوّل پیدا می‌کند، این اعتقاد به حیات برزخی است که

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

ما آن را از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام به دست آورده ایم. اینک به نمونه‌ای از آیات اشاره می‌کنیم.

۱- تقاضای بازگشت به دنیا

این آیه می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱﴾
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾^۱

وقتی مرگ یکی از آنان فرا رسید [و مرد] می‌گوید: ای خدا، مرا [به دنیا] بازگردانید تا شاید درباره‌ی وظایفی که آن را ترک کرده‌ام عمل صالحی انجام بدهم [و جبران گذشته‌ها بنمایم]...

ولی به او پاسخ داده می‌شود:

﴿...كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...﴾^۲

...نه، هرگز، [راه بازگشتی وجود ندارد] این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و منشأ قلبی ندارد و اثری نخواهد داشت]...

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳

...و در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته شوند

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰۰.

۳- همان.

برزخی وجود دارد.

آیه‌ی شریفه چنان که ملاحظه می‌فرمایید می‌گوید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾.

وقتی مرگش فرا رسید در عالم پس از مرگ خطاب به

فرشتگان می‌گوید مرا باز گردانید تا عمل صالح کنم.

یعنی، انسان در عالم پس از مرگ، حیات دارد و زنده

است و از فرشتگان تقاضای بازگشت به دنیا می‌کند و جواب

یأس می‌شنود. این همان حیات برزخی است که فاصله‌ی میان

حیات دنیوی و حیات محشری است.

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.

۲- مؤمن آل یاسین

آیه‌ی دیگر در سوره‌ی یاسین است، آنجا که داستان

مؤمن آل یاسین را بیان می‌کند که وقتی رسولان خدا آمدند و

مردم شهر را - حالا هر شهری بوده - دعوت به توحید نموده و از

بت پرستی نهی کردند، آنها به مخالفت و ستیزگی با رسولان

خدا برخاستند و تصمیم به قتل آنها گرفتند. مرد باایمانی که در

دورترین نقطه‌ی شهر زندگی می‌کرد آگاه شد که مردم به

مخالفت با انبیاء برخاسته‌اند، شتابان آمد و به پند و اندرز مردم

و حمایت از رسولان پرداخت؛ چنان که در آیه‌ی شریفه آمده:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ﴾

تَبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿١﴾

مردی از دورترین نقطه‌ی شهر شتابان آمد و گفت: ای قوم و قبیله‌ی من، از رسولان خدا پیروی کنید. ولی مردم کافر با او هم به ستیزگی برخاستند و او را کشتند. حالا قرآن می‌فرماید:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿١﴾ بِمَا عَفَوَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢﴾﴾

[پس از اینکه کشته شد] به او گفته شد: داخل بهشت شو [معلوم است که مراد، بهشت برزخی است، زیرا بهشت محشری هنوز نیامده است] او گفت: ای کاش این قوم من آگاه از وضع و حال من می‌شدند و می‌دانستند که چگونه خدایم مرا آمرزیده و از اکرام شدگان قرارم داده است.

این داستان نیز نشان می‌دهد که آن مرد مؤمن، پس از انقطاع از دنیا، زنده بود و با فرشتگان خدا گفتگو داشت. آنها به او گفتند: داخل بهشت شو، او گفت: ای کاش این مردمی که مرگ را به معنای نابود شدن می‌دانند و چنین می‌پندارند که من بعد از کشته شدن نابود شده‌ام، ای کاش می‌دانستند که من

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۲۰.

۲- همان، آیات ۲۶ و ۲۷.

الان چه حال خوشی دارم و چگونه مورد غفران و اکرام خدایم قرار گرفته‌ام. این هم یک نمونه از آیات قرآن که وجود حیات برزخی را نشان می‌دهد.

۳- زنده بودن شهدا

آیه‌ی دیگر، که با صراحت تمام اثبات حیات برزخی می‌نماید، آیه‌ی مربوط به شهدا و کشته شدگان در راه خداست که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱

هرگز گمان نکنید آن کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند [و نابود شده‌اند] بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان رزق و روزی داده می‌شوند.

۴- درباره‌ی شهدا

آیه‌ی دیگر همین مضمون را با اندکی تفاوت در عبارت می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ
وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۲

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.

به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند نگویید مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند و لکن شما آگاه از حیاتشان نمی‌باشید.

و قبلاً گفته شد مفاد این آیات این نیست که حیات برزخی اختصاص به شهدا دارد و شاید علت اختصاص شهدا به ذکر، این باشد که وقتی غزوه‌ی بدر یعنی اولین جنگی که بعد از هجرت پیغمبر اکرم ﷺ به مدینه میان مسلمین و مشرکین واقع شد و اولین شهدا را مسلمانان در راه خدا دادند، این جریان در میان جمعی از مسلمانان مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و به اصطلاح مسأله‌ی روز شد که آیا این شهدا کجا رفتند و چه شدند و اکنون چه وضعی دارند آیا مردند و نابود شدند یا آنگونه که پیغمبر ﷺ می‌گوید زنده‌اند. در این اوضاع و احوال بود که این آیات نازل شد و خبر از حیات برزخی شهدا داد:

۵- فرعون و آل فرعون

قرآن نه تنها خبر از حیات برزخی شهدا می‌دهد، بلکه سخن از حیات برزخی اشقیاء از قبیل فرعون و آل فرعون نیز به میان آورده و زنده بودن آنها را در عذاب برزخی اعلام می‌کند و می‌فرماید:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمَ تَقَوْمُ﴾

السَّاعَةَ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿١﴾

[تا در برزخ هستند] صبح و شام به آتش عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود دستور به فرشتگان می رسد که آل فرعون را به سخت ترین عذاب داخل کنید.

۶- قوم نوح

درباره ی قوم نوح هم که مبتلا به طوفان و غرق شدند

می فرماید:

﴿مِمَّا خَطَبْنَا تِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا...﴾^۲

بر اثر گناهانشان، میان آب غرق شدند و بلافاصله میان آتش افتادند...

این آیات که خواندیم، نمونه ای بود از آیاتی که اثبات حیات برزخی پس از مرگ می کنند و نشان می دهند که همه ی آنها که از دنیا رفته اند، هم اکنون در عالم دیگری به نام عالم برزخ زنده اند اعم از خوبان و بدان؛ منتهی خوبان در بهشت برزخی منتعم به نعمت ها می باشند و بدان در جهنم مبتلا به نقت ها و عذاب ها هستند و علاوه بر آیات قرآن، از لسان اخبار و روایات معصومین علیهم السلام نیز این حقیقت با کمال وضوح استفاده می شود.

۱- سوره ی غافر، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی نوح، آیه ی ۲۵.

سخن با مُردگان

در جنگ بدر که جمعی از مؤمنان به شهادت رسیدند و جمعی از مشرکان نیز به درک واصل شدند، رسول اکرم ﷺ دستور داد اجساد کفار را در میان چاه ریختند، آنگاه خود حضرت در کنار چاه ایستاد و اسامی یک یک از سران آنها را برد و فرمود: ای ابوجهل، ای عتبه، ای شیبه...

(إِنَّا قَدْ وَعَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا).^۱

ما آنچه را که خدای ما به ما وعده کرده بود به حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را که خدای شما به شما وعده کرده به حق یافتید؟

به ما وعده‌ی پیروزی داده بود؛ آن را به دست آوردیم، آیا به شما که وعده‌ی جهنم داده بود، شما هم آن را درست یافتید و دیدید من در رساندن پیام خدا به شما صادق بودم که می‌گفتم پایان کار شما جهنم است.

اصحاب که اطراف آن حضرت بودند از روی تعجب گفتند: یا رسول الله، با مرده‌ها حرف می‌زنید؟ اینها که مرده‌اند و زنده نیستند تا سخن شما را بشنوند. فرمود: قسم به خدایی که جانم به دست اوست، الان آنها سخنان مرا بهتر از شما

۱- من لایحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۰.

می شنوند، اما قادر به جواب دادن نیستند. می فرمود:

(الْقَبْرِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ
النَّيِّرَانِ).

قبر [آدمی] یا باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از
گودال‌های جهنم است.

تقوا، بهترین توشه برای حیات برزخی

روایتی هم نقل شده که وقتی امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام
از جنگ جمل مراجعت می کرد، با جمعی از اصحاب رسید به
قبرستانی که در نزدیکی کوفه بود، داخل آن رفته و ایستاد و
خطاب به خفتگان در میان قبور فرمود:

(يَا أَهْلَ الثُّرَيِّبَةِ يَا أَهْلَ الْعُرَبِیَّةِ أَمَّا الْمَنَازِلُ فَقَدْ
سُكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ
نُكِحَتْ هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبِرٌ مَا عِنْدَكُمْ) ^۱.

ای خاک نشینان و ای دورافتادگان از اقارب و ارحام، اما
خانه‌های شما به تصرف [دیگران] در آمد و اما اموالتان
[در میان وراثت] تقسیم شد و اما همسرانتان به نکاح
دیگران در آمدند، این خبرهایی بود نزد ما، حال نزد شما
چه خبر است؟

۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۳.

آنگاه امام علیه السلام سر به پایین انداخت و لحظاتی سکوت کرد و سپس سر برداشت و رو به اصحابش فرمود:

﴿وَالَّذِي أَقَلَّ السَّمَاءَ فَقَلَّتْ وَسَطَحَ الْأَرْضِ فَدَحَتْ لَوْ
أُذِنَ لِلْقَوْمِ فِي الْكَلَامِ لَقَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا حَيْرَ الزَّادِ
التَّقْوَى﴾.^۱

قسم به خدایی که آسمان را برافراشته و زمین را گسترده است، اگر اینان مأذون در سخن گفتن بودند، در جواب ما می گفتند آنچه که ما اینجا یافتیم، این است که بهترین زاد و توشه در این سفر، تقواست.^۲

در روایت دیگری آمده که امام علیه السلام رو به اصحابش فرمود: اگر هم اکنون پرده کنار برود و عالم برزخ برای شما مکشوف گردد، می بینید اینان حلقه حلقه نشسته اند و با هم صحبت می کنند، هرگاه یکی از دنیا بر آنها وارد شود، دورش جمع می شوند و راجع به نزدیکان و خویشانشان از او می پرسند. اگر گفت پیش از من مرده و اینجا آمده است ناراحت می شوند و می گویند: ﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛^۳ معلوم می شود به جایگاه بدان رفته و مبتلا به عذاب شده است و اگر

۱- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۰۰.

۲- همان، جلد ۷۳، صفحه ۱۰۱.

۳- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

گفت: هنوز زنده است، درباره اش دعا می کنند.^۱

قدرت نافذ معصومین علیهم السلام در عالم برزخ

اکنون ما معتقدیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام که در حیات دنیویشان به اذن خدا، دارای علم محیط به همه جا و همه چیز عالم بوده اند و قدرت نافذ داشته اند، اکنون که به عالم برزخ که عالمی بالاتر از عالم دنیا است منتقل شده اند، طبعاً احاطه‌ی علمی و نفوذ قدریشان وسیع تر شده است؛ بنابراین در مشاهد مشرفه کنار زنده‌هایی می‌رویم که از زنده‌های دنیا حیاتی به مراتب عالی تر دارند و علمی محیط تر و قدرتی نافذتر.

آری، ما به حضور آنها عرض سلام، احترام و ادب می‌کنیم و از آنها که مجاری فیض خدا می‌باشند تقاضای حل مشکلات و قضای حوائج می‌نماییم و عجب از فرقه‌ی وهابیه که به ما می‌گویند شما طایفه‌ی شیعه، به مرده‌ها سلام می‌کنید و سلام کردن بر مرده بدعت در دین است. ما می‌گوییم بنابراین اول بدعت گذار در دین، خداست، زیرا خداست که در قرآنش به انبیاء و رسولان پیشین علیهم السلام سلام می‌کند و می‌گوید:

﴿وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ﴾^۲

۱- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۳۰۱، با اندکی تفاوت.

۲- سوره صافات، آیه ۱۸۱.

﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۱.

﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾^۲.

﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۳.

﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾^۴.

و حال اینکه آنها همه از دنیا رفته‌اند و به قول شما مرده‌اند. در حالی که: «وَإِذَا مَاتَ قَاتٌ»، وقتی انسان مرد، تباه شد و نابود گشت و اثری از او باقی نیست تا مورد خطاب قرار گیرد، آیا این دستور خدا به ما درباره‌ی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۵.

خدا و فرشتگانش در و دبر پیامبر دارند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما هم بر او در و دبر فرستید و بر او سلام کنید.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از دنیا رفته و به قول شما مرده است و سلام کردن به مرده، بدعت است، پس چرا خدا هم به مرده‌ها سلام می‌کند و هم به ما دستور سلام به مرده می‌دهد و لابد

۱-سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۷۹.

۲-همان، آیه‌ی ۱۰۹.

۳-همان، آیه‌ی ۱۲۰.

۴-همان، آیه‌ی ۱۳۰.

۵-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۶.

شما هم که مسلمانید، در تشهد نمازتان به پیامبر سلام می کنید و می گوید:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ).

آیا سلام به مرده بدعت نیست، پس شما چرا در نمازتان مرتکب بدعت می شوید؟ آنگاه از ما عیب می گیرید که چرا به مرده‌ها سلام می کنید.

حاصل اینکه ما شیعه‌ی امامیه طبق آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام اعتقاد به حیات برزخی داریم و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام را در عالم برزخ زنده می دانیم و چون در دنیا دستمان به دامن وجود اقدسشان نمی رسد، طبق دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به زیارت مراقد منوره و مشاهد مشرفه شان می رویم و از این راه، تقرّب به خدا می جویم.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُزْتَضَى
الإمامِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ
وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَّةً
زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ
عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ).

سَلَامٌ عَلَى آلِ طِه و يس
سَلَامٌ عَلَى رَوْضَةٍ حَلَّ فِيهَا
امامٌ بِحَقِّ، شاه مطلق که آمد
امامٌ يُباهى بِهِ الْمَلِكِ وَالْدِّينِ

حریم دَرَش قبله گاه سلاطین

شه کاخِ عرفان، گُل شاخِ احسان
 دُر دُر جِ امکان، مه برجِ تمکین
 علی بن موسی الرضا کز خدایش
 رضا شد لقب چون رضا بودش آیین
 ز فضل و شرف بینی او را جهانی
 اگر نبودت تیره، چشم جهان بین
 پی عطر رو بند حوران جنت
 غبار درش را به گیسوی مشکین
 اگر خواهی آری به کف دامن او
 برو دامن از هر چه جز اوست برچین
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا
 مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَشَفَاعَتَهُمْ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا.
 پایان

نمايه آيات

صفحه

آيه

- لا اقسم بيوم القيامة (قيامت/ ۲ و ۱)
- وراودته التي هو في (يوسف/ ۲۳)
- وان جهنم لموعدهم (حجر/ ۴۳ و ۴۴)
- يا ايها الذين امنوا (نساء/ ۱۳۵ - انفال/ ۲۴)
- سبحانه و تعالى (اسراء/ ۴۳)
- ان الله يامر بالعدل (نحل/ ۹۰)
- ان الله يامرکم (نساء/ ۵۸)
- ولتكن منكم امة (آل عمران/ ۱۰۴)
- وننزل من القرآن (اسراء/ ۸۲)
- ما فرطنا في الكتاب (انعام/ ۳۲)
- اليوم اكملت لكم دينكم (مائده/ ۳)
- كالانعام بل هم اضلّ (فرقان/ ۴۴)
- الله اعلم حيث (انعام/ ۱۲۴)
- لقد ارسلنا (حديد/ ۲۵)
- وما ينطق عن الهوى (نجم/ ۴ و ۳)

ولو تقول علينا (حاقه/ ٤٤ تا ٤٦)
قل يا ايها الكافرون (كافرون/ ١ و ٢)
قل هو الله احد (توحيد/ ١)
قل اعوذ برب الفلق (فلق/ ١)
قل اعوذ برب الناس (ناس/ ١)
وانزلنا اليك (نحل/ ٤٤)
وما آتاكم الرسول (حشر/ ٧)
انك ميت (زمر/ ٣٠)
كتب عليكم (بقره/ ١٨٣)
اقيموا الصلاة (بقره/ ٤٣)
ولله على الناس (آل عمران/ ٩٧)
ان الذين عند الله (آل عمران/ ١٩)
ومن يتبع غير الاسلام (آل عمران/ ٨٥)
واوحى ربك (نحل/ ٤٨)
واوحينا الى ام موسى (قصص/ ٧)
وان الشياطين ليوحون (انعام/ ١٢١)
من عمل صالحاً من (نحل/ ٩٧)
فآمنوا بالله و (تغابن/ ٧)
ذلك هو الخسران (حج/ ١١)
اياك نعبد (حمد/ ٤)
قل لا اسئلكم عليه (شورى/ ٢٣)

قل ما أسئلكم عليه (فرقان/ ٥٧)
و من ورائهم (مؤمنون/ ١٠٠)
ولا تقولوا لمن يقتل (بقره/ ١٥٤)
الَّذى خلق الموت (ملك/ ٢)
و من آياته ان (روم/ ٢٠)
والله انبتكم من (نوح/ ١٧)
كلّ نفس ذائقة (آل عمران/ ١٨٥)
حتى اذا جاء احدهم (مؤمنون/ ٩٩)
و جاء من اقصى (يس/ ٢٠)
قيل ادخل (يس/ ٢٤)
بما غفرتى (يس/ ٢٧)
ولا تحسبنّ الذين (آل عمران/ ١٦٩)
ولا تقولوا لمن (بقره/ ١٥٤)
النّار يعرضون عليها (غافر/ ٤٤)
مما خطيئناهم (نوح/ ٢٥)
انا لله و انا اليه راجعون (بقره/ ١٥٦)
و سلام على المرسلين (صافات/ ١٨١)
و سلام على نوح (صافات/ ٧٩)
و سلام على ابراهيم (صافات/ ١٠٩)
و سلام على موسى (صافات/ ١٢٠)
و سلام على ال ياسين (صافات/ ١٣٠)

أَنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ (احزاب/ ٥٦)

قُلْ كُلٌّ فَرِئَصٌ (طه/ ١٣٥)

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى آلِ عِمْرَانَ (١٦٤)

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ (انعام/ ١٢٤)

أَتَى جَاعِلُكَ (بقره/ ١٢٤)

وَمَنْ يَتَّعِدْ حُدُودَ (طلاق/ ١)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً (انبیاء/ ٧٣)

أَتَمَّا أَمْرَهُ إِذَا أَرَادَ (یس/ ٨٢)

أَتَى أَخْلَقَ لَكُمْ (آل عمران/ ٤٩)

الْمَ يَعْلَمُ (علق/ ١٤)

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ (حديد/ ٤)

نمايه روايات

صفحه

حديث

صلوات مخصوص امام رضا عليه السلام

دعا در غيبت امام زمان عليه السلام

حديث سلسلة الذهب

القلب حرم الله فلا تسكن في حرم الله

لو لا ان الشياطين يحومون

لو لا تمرير قلوبكم او تزيدكم

لو لا تكثير في كلامكم

رب تال القرآن و القرآن يلعنه

تجد الرجل لا يخطئ

الهي لا تكني الى نفسي

هذا اخوكم علي بن موسى

ان عده الشهور عند الله

انه لا يبد للناس من امر

ان الله عز وجل لم يقبض

وامر الامامة من تمام الدين

فمن زعم ان الله عز وجل

أَنَّ الدَّلِيلَ وَالحِجَّةَ
نحن اصل كل خير
فكذب من زعم
يا خيشمة ابلغ
عادتكم الاحسان
اننى تارك فيكم الثقلين
ولقد كنت اتبعه
و تلك انا عبد من عبيد محمد
يا ابا خالد التور والله الائمة
لا يزال الشيطان
لا ينال شفاعتنا من
خلقتم للبقاء لا
انا قد وجدنا ما وعد
القبر روضة من رياض الجنة
يا اهل التوبة و يا اهل
والذى اقل السماء
السلام عليك ايها النبي
يا ابا الحسن ان الله جعل
ان الرجل ليهجر
اللهم العن اول
ان الله جعل قبرك و

يا عبد العزيز جهل القوم
هل يعرفون قدر الامامة
فابطلت هذه الاية
الامام مطهر من الذنوب
الامام كالشمس الطالعة
بيمنه رزق الورى
علمت ان الله مطلع

نمایه اشعار

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی
کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیمود
تیغ دادن به کف زنگی مست
آینه باش و جمال پری طلعتان طلب
از جمادی مردم و نامی شدم
سلام علی آل طه و یس

فهرست منابع

۱. ابن بابویه، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، الامالی، انتشارات کتابخانه اسلامیّه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش.
 ۲. ابن بابویه، محمّد بن علی، التوحید، قم، انتشارات جامعه مدرّسین، چاپ دوّم، ۱۳۹۸ ق.
 ۳. ابن بابویه، محمّد بن علی، ثواب الاعمال، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۴ ش.
 ۴. ابن بابویه، محمّد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ش.
 ۵. ابن بابویه، محمّد بن علی الحسین، من لا یحضره الفقیه، قم، جامعه المدرّسین، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۴ ق.
 ۶. الحر العاملی، محمّد بن الحسین، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۴ ق.
 ۷. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۴ ق.
 ۸. حمیدی، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، تهران، انتشارات کتابخانه نپنوی، بی تا.
 ۹. حنبل، احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی تا.
- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، تهران.

١٠. شعيري، تاج الدين، جامع الاخبار، قم، انتشارات رضی، چاپ دوّم، ١٣٦٣ ش.
١١. شوشتری، سيد قاضي نورالله، الصوارم المهركة، تهران، چاپخانه نهضت، ١٣٦٧ ش.
١٢. فيض كاشاني، ملامحسن، محجة البيضاء، تهران، دارالكتب اسلامية.
١٣. قمی، شيخ عباس، مفاتيح الجنان، تهران - منتهی الامال، تهران.
١٤. طباطبائي، سيد محمد حسين، تفسير الميزان، ترجمه سيد محمد باقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسين، چاپ پنجم، ١٣٧٤ ش.
١٥. طوسي، محمد بن الحسين، تهذيب الاحكام، تهران، دارالكتب الاسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٥ ش.
١٦. عليبري بغدادی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، قم، كنغر، جهان هزاره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
١٧. الكليني الرازي، ابي جعفر محمد بن يعقوب، الاصول من الكافي، تهران، دارالكتب الاسلامية، الطبعة الخامسة، ١٣٦٣ ش.
١٨. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوّم، ١٤٠٣ ق.
١٩. نوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.